

99/9/30

رویای تکامل

(تکامل بی تکامل)

نویسنده: سید رضا قریشی

موضوع: فلسفه

موضوع: تکامل

کپی برداری با ذکر منبع بلامانع است

Contents

4.....	مقدمه
5.....	بررسی جسم ذهن و جان و من فرد
9.....	بررسی اینکه منجی در فرد هست و آن هم در راه و برای انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر هست نه رعایت اخلاق
12.....	در گذشته دور موجودات ابتدایی از جمع شدن و ترکیب شدن مواد و اجسام گوناگون موجود نشدند.
16.....	گفته نوعی تکامل و از طرفی بررسی تعدد و تنوع نیافتن موجودات در به نوعی در درون و یا از موجودات گذشته
21.....	بررسی اینکه موجودات در آینده دور، برگشت به زمان های خیلی دور گذشته و هم جنسی و پراکنندگی که فرضاً در زمان خیلی دور از آن بودند ندارند.
24.....	بررسی فرضی کامل شدن عقل و ادراک و ذهن از گذشته دور تا حال در انسان
27.....	بررسی عقل و تعقل و تجربه و ارثی بودن
33.....	نتیجه

مقدمه

-اما لازم است انسان ها و افراد و فردی که اکنون زندگی می کند، به دلایلی برگشت به چگونه بودن ها و امور و مسائل و موضوعاتِ انسان های اولیه داشته باشند.

اما در اصل، انسان های اولیه، انسان هایی هستند که هنوز مانند انسان های حال، توسط زندگی و انجام اعمال برای دیگران و هنوز چندان تغییر نکرده بودند و هنوز اعمال و امور آن ها دچار تغییر دادن ها به علت زندگی و عمل کردن برای زندگی کردن برای افراد دیگر و اجتماع و مردم نشده بود.

هنوز تا حدی انسان های اولیه خودشان را بدون خودشان و بدون زندگی کردن برای خودشان و بدون برتر بودن های برتر و واقعی و تعلق به خودشان و نه دیگران نکرده بودند.

اما در اصل انسان های اولیه، پیشرفته تر از پیشرفت ها و پیشرفته تر از پیشرفت های حال در انسان های حال بودند.

در اصل انسان های اولیه پیشرفت هایی، پیشرفته تر از پیشرفت های ظاهری و آشکار و نزدیک بینانه و مستقیم انسان های اکنون داشتند.

پیشرفت و پیشرفت علوم و تکنولوژی های حال، تنها پیشرفت هایی هستند که با فقط چند گام جلوتر را دیدن، پیشرفت و پیشرفت انسان و پیشرفت علم و تکنولوژی تصور و خیال می شوند.

اما ممکن است افراد در ظاهر و تنها خیالاتی که چندگام جلوتر را می بینند که از دیدن دورترها و اعمال ناتوان است، خیال و تصور کنند یا در علوم گوناگون مثلاً زیست شناسی و ژنتیک و علوم دیگر، یا از روی آثار به جای مانده از فسیل ها و سنگواره های گذشته دور و بررسی علمی این آثار، به این نتیجه برسند که از دوران انسان های اولیه، که در هزارها سال قبل بودند، به تدریج کامل شدن و تکامل در انسان های حال صورت گرفت، اما با این حال در اصل این دید و برداشت و نتیجه ی ظاهری و نزدیک بینانه است، حتی ممکن است در آینده و با پیشرفت های بیشتر علوم، موضوع تکامل مورد تردید و مورد تردید زیادتیر قرار گیرد و رد شود و یا شواهد و نتایجی برای رد نظریه ی تکامل آورده شود.

اما ممکن است با تعبیر و تعریف و برداشت دیگری از قضیه تکامل، بتوان گفت در اصل انسان های اولیه در تکامل داشتن تکامل داشتند و تکامل داشتن تکامل داشتند تر و تکامل برتر برتر و کامل تر از تکامل، کامل تر و کامل تر در کامل تر بودن، نسبت به انسان های اکنون و پیشرفت های آن ها بودند. -

بررسی جسم ذهن و جان و من فرد

-ممکن است فخر روح و جسم را دو جنبه از یک حقیقت می داند.

روح جنبه درونی حق هست و جسم جنبه بیرونی اوست و در مقام تشبیه می گوید روح و جسم مانند تحذب و تقعر دایره است حقیقت همچون محیط دایره است که چون از درون بنگری مقعر است و از بیرون محدب می نماید. (سیر حکمت در اروپا- فروغی)

اما از طرفی ذهن و جان، اغلب ذهن و جان ندارد، زیرا ذهن وجانی برای ذهن و جان وجود ندارد، چون اغلب ذهن و جان این برداشت و دریافت را که خودشان با خودشان باشند را ندارند، زیرا مثلاً ذهن و جان این دریافت و برداشت را ندارند که خودشان یعنی ذهن و جان با خودشان یعنی با ذهن و جان بودن خودشان و در خودشان و توسط خودشان باشند را ندارند و همین طور گاهی ذهن و جان این دریافت و برداشت را دارند که ممکن است به عوامل غیر از خودشان هم وابسته هستند، زیرا این نسبت دادن وجود خودشان به عواملی غیر از خودشان، در اصل همان خودشان نبودن و از عواملی غیر از خودشان که همان انجام اعمال گوناگون و همین طور وجود داشتن اعمال گوناگون که این اعمال باز هم تبدیل به اعمال دیگر می گردد هستند، نه این که غیر از این اعمال که باعث عمل دریافت و برداشت وجود داشتن ذهن و جان هست و اعمالی که تبدیل به عمل دریافت و برداشت وجود داشتن و دارا بودن ذهن و جان هست یا اینکه به انواعی عمل و عمل های برداشت و دریافت وجود ذهن و جان وجود دارد، نه اینکه غیر از عمل و عمل ها و تبدیل عمل به عمل دیگر چیز دیگری وجود داشته باشند.

اما این ها در حالی هست که این برداشت و دریافت وجود دارد که ذهن و جان وابسته به غیر از خودشان و غیر از عمل بودن و عمل بودن های خودشان هستند، چون در اصل ذهن و جان وجود ندارد، آنگاه چون در اصل محل وجود ندارند، وجود دیگری هستند که همان وجود داشتن عمل و عمل ها و تبدیلات آن ها هست، اما چون گاهی این عمل و عمل ها و تبدیلات آن ها واضح و آشکار نیست، این برداشت و دریافت وجود دارد که ذهن و جان جدا و غیر از عمل و عمل ها و همین طور ذهن و جان غیر از عمل و عمل بودن و غیر از تبدیل عمل به عمل دیگر هست.

چون عمل و عمل بودن و تبدیلات عمل ها در عمل ذهن و جان به طور آشکار و مستقیم دریافت و برداشت نمی گردد، بعد این برداشت و دریافت فریبده وجود دارد که ذهن و جان غیر از جنس و چگونگی عمل بودن و تبدیل عمل به عمل دیگر هست.

اما باز هم اینها در حالی هست که از طرفی ممکن است، که چون دریافت و برداشت مستقیم و آشکار، در اینکه آن چیزی که ذهن و جان نامیده می گردد، همان عمل و عمل ها و تبدیلات عمل به عمل دیگر هست وجود ندارد، آنگاه گاهی این فریب به خود و فریب عمل وجود دارد که، غیر از عمل و تبدیلات عمل ها، ذهن و جان وجود دارد. چون عمل بودن و تبدیلات عمل ها در مورد ذهن و جان به طور آشکار و مستقیم دریافت و برداشت نمی گردد، آنگاه بعد این دریافت و برداشت و فریب دادن خود و عمل و عمل های فریب دهنده وجود دارد که غیر از عمل و عمل بودن و تبدیلات عمل به عمل دیگر، ذهن و جان وجود دارد.

آن چیزی که ذهن و جان و من (یعنی من، به این تعریف که مثلاً ما می گوئیم من این کار را کردم یا من این طور هستم و غیره که اشاره به من بودن دارد و یا اینکه در خود یک احساس وجود داشتن و بودن داریم) نامیده می گردد همان عمل و عمل های تبدیل شونده به عمل و عمل های دیگر و همین طور عمل و عمل های ذهن و جان و من هست که با عمل و عمل های واسطه دار همراه است و چون این عمل و عمل ها دارای واسطه هستند، خیال می گردد ذهن و جان و من، چیزی غیر از جنس عمل و عمل بودن و تبدیل شدن به عمل و عمل های دیگر هست، که گاهی ممکن است این واسطه همان عمل و عمل های ذهن و جان و من و وجود این اعمال و عمل باشد، که بعد گاهی عمل بی واسطه به نظر نمی رسند و گاهی دریافت و برداشت اینکه ذهن و جان و من و اعمال آنها به طور بی واسطه وجود ندارد، و همین طور چون این اعمال و عمل در اعمال و عمل ذهن و جان و

من و اعمال و عمل ذهن و جان و من، به طور بی واسطه (و مثلاً بدون واسطه انواعی از عمل و عمل های ذهن و جان و من) وجود ندارد، بعد عمل و عمل های فریب دهنده اینکه، عمل و عمل های ذهن و ذهنی و جان و من، از جنس و چگونگی عمل و عمل ها و تبدیلات عمل به عمل دیگر نیست وجود دارد.

حتی فریب خوردن و فریب دادن هم در اصل نوعی عمل و از جنس عمل و تبدیلات عمل به عمل دیگر است، هر چند گاهی عمل بودن فریب دادن و فریب خوردن، عمل و عمل هایی بی واسطه نباشند.

ذهن و جان و من فرد، همان تبدیلات عمل به عمل دیگر است. که شاید این عمل، عملی ذهنی و زنده بودن باشد، چون اغلب و به انواعی این برداشت وجود دارد، ذهن و جان و من فرد باعث انجام عمل و عمل ها، و انجام عمل و عمل ها باعث تفکر و ذهن و زنده بودن می گردد و اغلب به انواعی ولو غیرمستقیم و پنهان، فرد وقتی این برداشت را دارد که جان و ذهن و من خودش را دارد که در پی عمل انجام عمل و عمل هایی هست یا عمل و عمل هایی را انجام می دهد و اگر فرضاً فردی یافت گردد که هیچ عملی انجام ندهد، در اصل این فرد فرضی برداشت و دریافتی هم ندارد و ذهن و جان و من خودش را در نمی یابد و برداشتی از وجود داشتن ذهن و جان و من خودش را ندارد. اما با این حال گاهی ممکن است یک فرد ظاهراً عمل و عمل هایی را انجام ندهد، ولی در اصل همین انجام ندادن ظاهراً عمل و عمل هایی را انجام ندهد، ولی در اصل همین انجام ندادن ظاهراً عمل و عمل ها، نوعی انجام عمل بی عملی و عمل انجام ندادن عمل است. تبدیل یک عمل به عمل دیگر، هست که از وجود داشتن ذهن و جان و من فرد خبر می دهد یا این تخیل را وجوددار می کند.

.....در اصل این تبدیل عمل به عمل دیگر و موجود بودن عمل ها و انجام دادن عمل و عمل هاست که برداشت ولو خیالی وجود داشتن ذهن و جان و من فرد را عملی و عملی وجود داشتنی در وجود داشتن و موجود بودن جلوه می دهد، چون ذهن و جان و من فرد عمل برداشت وجود داشتن خودشان را انجام می دهند، زیرا ذهن و جان و من فرضی را عملی برای عمل موجود بودن و وجود داشتن در نظر گرفت و انجام داد تا از وجود این عمل یعنی وجود عمل ذهن و جان و من فرد آگاه گردد یا عمل آگاه شدن را داشته باشد و انجام دهد و همین طور عمل و تبدیلات عمل ها، وجود داشتن ذهن و جان و من فرد فرضی را عمل کرده است، یا عملی در عمل در نظر گرفتن دارا باشد.

ذهن و جان و من فرد، عملی برای اعمال و انجام اعمال دیگر هم هست، چون در خیلی از موارد و مواقع، عمل عملی برای انجام اعمال دیگر که آن عمل و اعمال را از قبل با عملی ذهنی و فکری و زنده بودن دریافت و عملی کرد و این گونه عملی کرد می باشد.

حتی جسم هم عملی با عمل در نظر گرفتن وجود عالم خارج و جدا از عمل، برای عمل و اعمال در نظر گرفتن جسم و همین طور عملی برای تبدیل عمل جسمی به عمل جسمی دیگر و همین طور در نظر گرفتن تبدیل یک عمل جسمی به عمل جسمی دیگر با در نظر گرفتن عمل وجود داشتن جسم است، و همین طور گاهی این عمل در نظر گرفتن وجود جسم و عمل در نظر گرفتن وجود داشتن عالم خارج و جدا از عمل، عملی برای انجام قوی تر و بیشتر اعمال دیگر و اعمال جسمی دیگر، در عمل بودن و عملی شدن و عمل بودن است.

عمل در نظر گرفتن عالم خارج و جدا از عمل و عمل ها و تبدیلات عمل به عمل دیگر، همان عملی هست که در پی عملی کردن اعمال متفاوت با عمل در نظر گرفتن اعمال بیشتر و قوی تر با عمل وجود داشتن عالم خارج، و جدا از عمل ها و تبدیلات آن ها به یکدیگر است، چون مثلاً اگر عمل در نظر گرفتن عالم خارج و جدا از عمل ها باشد، آن گاه انواع متفاوت تر و انواع بیشتر متفاوت عمل ها وجوددارتر می گردد و این تفاوت هم عملی عملی تر، برای عمل بودن ها و عمل است، چون این تفاوت اعمال هست که باعث وجود داشتن عمل و عمل ها است، زیرا عمل تفاوت، عملی است که

عمل تنوع طلبی در اعمال را وجوددار می کند، مثلاً وقتی تنوع طلبی (یا عمل تنوع طلبی) وجود دارد، آنگاه مثلاً فرد فرضی در پی انجام اعمال متنوع و متفاوت با مقدار و چگونگی عمل و عمل های قبلی و عمل های دیگر هست، پس مثلاً متفاوت بودن اعمال، راهی برای عملی شدن تبدیل عمل به عمل و عمل های دیگر و وجود داشتن اعمال بیشتر و جدید و متفاوت است.

اما وقتی جسم و عالم خارج از عمل و عمل ها در نظر گرفته می گردد، بر قدرت و مقدار تنوع طلبی، یا عمل تنوع طلبی و بعد وجود داشتن عمل های متنوع و متفاوت و قوی تر و بیشتر می افزاید یا این موضوع را وجوددار می کند.

ممکن است جسم همان عمل و عمل های جسمی باشد، که خود را در خیال وجود داشتن عالم خارج از عمل و عمل ها و تبدیلات اعمال، جلوه می دهد، چون عمل و عمل های جسمی یا عمل و عمل ها، با نام عمل و عمل های جسمی، عمل بودن خودشان را با عمل وابسته به عمل جسم یا عمل برداشت عمل جسمی بودن یافته است.

جسم عملی برای عمل و عمل ها با واسطه عمل جسمی و همین طور جسم عملی برای واسطه ی وجود داشتن اعمال جسمی زیادتر و اعمال زیادتر دیگر هم است.

ممکن است عمل در نظر گرفتن عالم خارج و جدا از عمل و عمل ها و تبدیلات عمل ها، همان عمل در نظر گرفتن برخی عمل و عمل ها و انجام عمل ها و چگونه بودن عمل ها هم باشد.

ممکن است عمل در نظر گرفتن جسم و عالم خارج و جدا از عمل و عمل ها و عمل در نظر گرفتن عالم خارج، و جدا از تبدیل عمل به عمل دیگر، عملی برای عمل کردن به عمل و عمل کردن قوی تر به عمل و عمل ها و عمل کردن قوی تر و بیشتر به وجود داشتن و ادامه ی وجود داشتن عمل و عمل ها و وجود داشتن عمل کردن به عمل ها هم باشد.

ممکن است گاهی برخی عمل ها، عملی گردد، چون قدرت عمل در نظر گرفتن عمل جسم و عمل خارج و جدا از عمل ها و تبدیلات آن ها هم وجود دارد، و این هم گونه ای از عمل و عمل ها و همین طور گونه ای از چگونه بودن برخی اعمال و عمل کردن به عمل کردن و عمل بودن در عمل بودن است.

برخی اعمال با عمل عمل جسمی بودن، تبدیلات اعمال را زیر سوال می برند، تا بعد این سوال پیش آید که آیا عالم خارج از عمل و عمل ها و یا همین طور آیا جسم و یا همین طور آیا اصلاً عمل و عمل ها و انجام عمل و انجام عمل ها وجود دارد، چون وقتی از یک عمل، عمل فاصله گرفتن اعمال دیگر وجود دارد هست که بعد با وجود داشتن این فاصله فرضی پی بردن و دریافتن اینکه آن عمل و عمل ها وجود دارد صورت می گیرد یا همین طور با وجود داشتن این عمل فاصله داشتن و جدا بودن عمل با عمل و عمل های دیگر هست که این دریافت و برداشت یا این عمل دریافت و برداشت وجود دارد، که اصلاً عمل و عمل هایی وجود دارد.

اما از طرفی مثلاً و فرضاً ممکن است اگر فاصله ای، با فرضاً برخی چیزها وجود نداشته باشد، ممکن است گاهی وجود داشتن و موجود بودن این چیزها دریافت نکرده و از آن چیزها آگاهی وجود نداشته باشد.

گاهی و در موارد و اعمالی، در نظر گرفتن جسم و عالم خارج، جدایی هم هست، تا جدایی و یا عمل جدایی اعمال از هم وجود داشته باشد.

ممکن است گاهی جدایی یک عمل از عمل و عمل های دیگر وجود دارد، زیرا در نظر گرفتن و یا عمل در نظر گرفتن و یا عمل خیال کردن وجود داشتن جسم و عالم خارج و جدا از عمل و عمل ها و تبدیلات آن ها وجود دارد.

اما از طرفی دیگر ممکن است گاهی فاصله و جدایی یک عمل از عمل و عمل های دیگر و وجود داشتن جدایی این عمل از عمل و عمل های دیگر هم، به انواعی در نظر گرفتن و یا عمل در نظر گرفتن جسم و عالم خارج از عمل و عمل ها را هم وجوددار کند.

گاهی و به انواعی ممکن است مرز تعیین شده ی یک عمل، نسبت به مرز عمل و عمل های دیگر هم به نوعی در نظر گرفتن و یا عمل در نظر گرفتن جسم و عالم خارج و جدا از عمل و عمل ها را در عملی عملی، عملی برای وجود داشتن کند.

شاید اگر مرز جدا کننده یک عمل از عمل و عمل های دیگر نبود، عمل های متفاوت و زیاد و متنوع هم کمتر وجود داشت. اگر مرزهای یک عمل از عمل و عمل های دیگر نبود، ممکن بود خیلی از اعمال با همدیگر به انواعی ترکیب و قاطی گردند و بعد ممکن بود اعمال کمتری وجود داشت، یا اعمال و عمل مستقل و متفاوت کمتری وجود داشت.

بررسی اینکه منجی در فرد هست و آن هم در راه و برای انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر هست نه رعایت اخلاق

ممکن است ارنست رنان بگوید: هر چه در طریق نیکی بکوشیم راه وصول به حق یا به عبات دیگر سلطنت حقه که مردم منتظر آن هستند نزدیک می شود و آن سلطنت علم است و بنابراین باید اختیار امور در دست اهل علم باشد و زمام امور را نخبه و زبده ی مردم باید در دست داشته باشند (سیر حکمت در اروپا- محمدعلی فروغی).

اما از طرفی در ادامه بررسی اینکه نیکی و انتظاراتی که برخی ها، نجات یافتن با نیکی و با انجام ندادن اعمال غیراخلاقی و ضد اخلاقی می نامند و مثلاً ممکن است راه نجات را به سلطنت علم که براساس نیکی و انجام ندادن اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر تصور کنند نیست صورت می گیرد.

اما از طرفی دیگر در اصل منجی، انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر در زندگی و به کارگیری علم در این راه برتر هست، زیرا انجام بیشتر و قوی تر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، راهی در جهت و حرکت برای رهایی از فدای خود در اسارت ضدیت با خود، با ضدیت با آزاد بودن خود در زندگی و انجام اعمال آزاد در زنده بودن و زندگی کردن زنده بودن و زندگی کردنی در وجود داشتن و موجود بودن و زندگی کردن و وجود داشتن و موجود بودن، با استفاده و به کارگیری آن چیزهایی که وجود داشتند و موجود بودند است می باشد، همین طور این چیزها و موضوعات و اعمال وجود داشتند و موجود بودند، همان اعمال و اعمال وجود داشتند و موجود بودند ای است، که رعایت اخلاق فرد و افراد را از انجام آن منع و محدود کرده است و انجام ندادن این اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر برتر، نشانی از محدود بودن در زنده بودن و محدود بودن در زندگی و محدود کردن و محدود بودن خود در انجام اعمال برتر و قوی تر و همین طور طبق این محدودیت در انجام اعمال است، که آزادی فرد محدود و در زندان می گردد و بعد فرد هم زندانی و اسیر می گردد، مثلاً برای همین لازم است وجود داشتن و موجود بودن منجی که این منجی در هر فرد هم هست و وی را به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان، در جهت و حرکت برای انجام بیشتر و قوی تر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر می خواند لازم تر هست و در همین حالا هم وجود دارد و موجود است، چون به هر حال در خیلی از مواقع و موارد فرد و افراد اعمال غیراخلاقی و ضد اخلاقی را انجام می دهند، اما از طرفی لازم است انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر با این منجی به مقدار و قدرت بیشتر انجام گردد، تا فرد و افراد باز هم قوی تر و برتر بشوند و در پی برتری انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر بروند و کشیده گردند و آزادتر و برتر در آزاد بودن خودشان و در خودشان گردند.

منجی هر فرد همان چگونگی وی در انجام بیشتر و قوی تر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، با استفاده از علم یا و چیز دیگر هست، زیرا نجات وی از دروغ گفتن به خودش در خوب نبودن انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، با انجام بیشتر و قوی تر و آزادانه تر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر و بعد مهار و تابع و زندانی نکردن خودش با دروغ نگفتن به خودش و فریب ندادن خودش توسط خودش صورت می گیرد.

در اصل فرد خودش را با دروغ گفتن به خودش در خوب نبودن انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، زندانی و محدود و قربانی می کند، تا مثلاً بعد به خیال خودش و دروغ گفتن به خودش این زندان و محدودیت و قربانی کردن خودش را بد و نادرست به حساب نیاورد، تا باز هم زندانی تر و محدودتر و قربانی تر و مرده تر گردد و یا خودش را این طور کند و این طور بار بیاورد، اما مثلاً برای همین لازم است باز هم هر فرد، خودش را منجی خودش، با انجام بیشتر و آزادانه تر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، مثلاً با استفاده از وسیله علم و یا چیزهای دیگر، در راه انجام بیشتر و قوی تر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر کند.

منجی در انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر است، چون راهی برای رهایی شدن های دیگر است، زیرا رعایت اخلاق و انجام ندادن اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، فرد را در انتخاب و گزینش بیشتر و آزادانه تر و برتر و قوی تر راه های برتر و قوی تر دیگر در زندگی و انجام اعمال، زندانی و محدود و ناتوان و ضعیف و حقیر می کند.

اغلب و به انواع گوناگون رعایت اخلاق، فرد را مهار و تابع و ترسو می کند، تا راه های برتر و قوی تر دیگر را انتخاب نکند و در این راه ها نرود و از این انتخاب ها و راه های برتر و قوی تر ترسو و ناتوان و محدود و زندانی گردد، برای همین منجی و نجابت یافتن با انجام بیشتر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، با راه های گوناگون، مثلاً با استفاده قوی تر و برتر از وسیله علم، برای انجام بیشتر و قوی تر و برتر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر لازم است.

در اصل منجی نجات دهنده از اسارت و زندان است، نه اینکه در اسارت کند، مثلاً در اصل منجی واقعی، نجات دهنده از اسارت انجام ندادن اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر و نجات دهنده از محدود کردن خود هست.

در اصل منجی نجات دهنده است، نه این که نجات ندهنده و جلوگیری از نجات یافتن باشد، که مثلاً در فرد این موضوع این طور است.

در اصل در فرد، منجی در پی نجات دادن از تبعیت از تبعیت است، نه این که تبعیت را وجوددار تر کند و همین طور علم و استفاده از علم هم باید در این راه باشد.

در اصل هر فرد دارای منجی و نجات دهنده خاص خودش برای رهایی بیشتر از زندان انجام ندادن بیشتر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر با وسیله ی علم یا راه های دیگر است، و این منجی در هر فرد نسبت به فرد دیگر متفاوت است، چون مثلاً به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد، هر فرد و اعمال وی با فرد دیگر متفاوت است.

انجام اعمال غیراخلاق تر و ضد اخلاقی تر با مقدار بیشتر، راهی برای نجات یافتن از کشتن خود با کشتن زندگی و کشتن برخی از انجام اعمال ها و انجام ندادن برخی اعمال است.

انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، راهی برای نجات خود از زندان زندانی کردن خود و زندانی کردن های خود هم هست، که ممکن است این نجات یافتن و انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر بیشتر با راه های گوناگون، مثلاً توسط علم غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر ساز و همین طور از راه های گوناگون دیگر صورت گیرد.

در اصل انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر بیشتر، راهی برای نجات یافتن از زندان های دیگری که در زندان و یا با زندان انجام ندادن اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر هست نیز می باشد، چون مثلاً ممکن است برخی از زندان ها، وابسته به زندان انجام ندادن اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر هم باشد.

انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، راهی برای نجات از نجات ندادن و راهی برای نجات از نجات ندادن های خود، در موارد و موضوعات و امور گوناگون هم هست.

انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر، راهی برای نجات از برای برای اضافی کردن خود، با اضافی در نظر گرفتن برخی اعمال با محدود کردن خود از آن انجام اعمال هم است.

مثلاً در فرمول:

زمان طی شدن \times سرعت اولیه متحرک + زمان طی مسیر متحرک \times شتاب متحرک \times = جابجایی متحرک

می توان گفت هر چقدر سرعت و شتاب نجات خود با محدود کردن خود در انجام اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر کم گردد و همین طور سرعت و شتاب در انجام زودتر و بیشتر اعمال غیراخلاقی تر و ضد اخلاقی تر کم گردد، آن گاه طی آن فرمول، جابجایی که طی می گردد کم می شود و یا جابجایی و مسافت طی شده در قدرتمند و برتر و آزادتر بودن و نجات فرد کم می گردد.

در گذشته دور موجودات ابتدایی از جمع شدن و ترکیب شدن مواد و اجسام گوناگون موجود نشدند.

اگر موجودات ابتدایی و اندام موجودات در زمان های خیلی دور گذشته، از به هم پیوستن و مترکم شدن اجزاء و عناصر گوناگون موجود شد، پس چرا اغلب آثاری در اندام های موجودات حال که نشانی از تقاضای اندام برای اندام نبودن باشد نیست، چون اگر در گذشته دور موجودات از به هم پیوستن اجزاء و عناصر گوناگون تشکیل شده بود، باید در حال و در این اندام و موجودات، خواست یا تمایل یا تقاضایی برای برگشت به اصل قبلی خودشان که همان اجزاء گوناگون جدا از همدیگر در گذشته دور بود داشته باشند، چون اگر اندام ها و موجودات از به هم پیوستن اجزاء و عناصر گوناگون در گذشته دور بود، پس باید در حال نشان ها و خواست ها و تمایلات و دریافت هایی برای این که موجودات بدانند یا دریابند که در گذشته دور چگونه بودند باید در موجود حال وجود داشت، زیرا اگر چگونه بودن اندام ها و موجودات در گذشته دور از به هم پیوستن چگونه بودن های عناصر اجزاء بودند، آن گاه باید در حال هم موجودات و اندام ها چگونه بودن هایی در چگونگی خواست ها و تمایلات و جهت های خود برای جدا کردن و جدا شدن، برای چگونه بودن اصلی گذشته دور خود داشته باشند و موجودات و اندام ها این دریافت و جهت را در اندام ها و خودشان داشتند و در می یافتند، اما اغلب در اصل در حال و خیلی از موجودات و اندام های حال این خواست و میل و حرکت وجود ندارد و اغلب و در خیلی از موارد این دریافت ها هم وجود ندارد و موجود نیست.

حتی اگر یک اندام از اجزاء و عناصر و پیوستن آن‌ها در گذشته دور بود، باید در هر موقع و در حال هم این اجزاء و عناصر قبلی، چگونه بودن‌هایی که خود را آشکار می‌کند، برای همان چگونه بودن اصلی و قبل خودش که جدا بود و چگونه بودن‌هایی در جدا بودن بوده داشته باشد یا خود را به این صورت نشان می‌داد و نشانی واضح داشت، زیرا به هر حال و به هر صورت این اجزاء و عناصر در حال و در موجودات و اندام‌های حال وجود داشت و اغلب تا حدی باید چگونه بودن‌های گذشته خودش را حفظ می‌کرد.

اما هر چند ممکن است گاهی در اندام‌ها موجودات و چگونه بودن آن‌ها در حال، برداشت‌هایی از چگونه بودن اجزاء و عناصری که فرضاً گفته شد در گذشته دور به همدیگر پیوستند وجود دارد یا موجود است، اما در اصل و در واقع اغلب و در خیلی از موارد این طور نیست و اغلب و در خیلی از موارد چگونه بودن‌هایی از آن اجزاء و عناصر گذشته دور وجود ندارد و موجود نیست، چون اگر این موضوع به هم پیوستن در گذشته دور وجود داشت پس اگر نگوییم همیشه و به طور کامل، ولی باید اغلب و در حداکثر مواقع نشانی از چگونه بودن آن اجزاء و عناصر در اندام‌ها و موجودات حال وجود داشت و موجود بود، نه اینکه تنها گاهی و در برخی موارد و مواقع این طور باشد.

اندام‌ها و موجودات حال وجودی در گذشته و عوامل گذشته‌ی دور و تأثیر گرفتن‌ها از گذشته دور ندارند، چون جدا و مستقل از موجودات و اندام‌های دیگر و جدا از گذشته و اندام‌ها و موجودات گذشته هستند، زیرا موجودات و اندام‌ها در هر زمان وجود و موجودیتی جدید و مستقل و جدا از موجودات و اندام‌های دیگر دارند، مثلاً دلیل از جدید و مستقل بودن این است که مثلاً اثر انگشت هر فرد با فرد و موجودات دیگر متفاوت است و همین طور اثر انگشت و چگونه بودن هر فرد و موجود و اندام، با اندام‌ها و اثر انگشت‌های موجودات و افراد و اندام‌های گذشته و گذشته دور هم متفاوت و بعد جدا است، اما در اصل این تفاوت‌ها با انواع گوناگون آشکار یا پنهان و مستقیم یا غیرمستقیم و کم یا زیاد وجود دارد و بعد این تفاوت‌ها به انواع گوناگون آشکار یا پنهان و مستقیم یا غیرمستقیم و کم یا زیاد وجود دارد و بعد این تفاوت‌ها هم به انواع گوناگون نشانی از تحت تأثیر نبودن و تشکیل نشدن موجودات و اندام‌ها، از اجزاء و عناصر به همدیگر پیونده در گذشته و گذشته دور است، چون در اصل به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد، در هر موقع و مورد، هر جزء و عنصر و اجزاء و عناصر با جزء و عنصر و اجزاء و عناصر دیگر متفاوت و جدا است و بعد حتی همین طور می‌توان گفت، حتی اگر فرضاً پیوستن عناصر و اجزاء را در نظر بگیریم که در یک اندام یا موجود صورت گیرد، هر اندام و موجود با اندام و موجود دیگر متفاوت است و همین طور اگر زمان خیلی طولانی را در نظر بگیریم در این زمان خیلی طولانی و در هر موقع، پیوستن اجزاء و عناصر متفاوت در هر موقع و مورد، فرضاً اندام و موجودی را تشکیل می‌دهد، که چون در هر موقع با موجود و اندام دیگر فرق دارد، آنگاه در طول زمان خیلی طولانی، این تفاوت‌ها در اجزاء و عناصر متفاوت که فرضاً با یکدیگر می‌پیوندند، دارای تفاوت‌ها و انواع دیگر بودن‌هایی خیلی متفاوت‌تر، بعد از گذشت زمان طولانی و پیوستن‌های متعدد و زیادی که در مدت طولانی از فرضاً پیوستن اجزاء و عناصر متفاوت موجود شد است.

فرضاً شاید اگر در مدت کوتاه پیوستن‌های اجزاء متفاوت دارای تفاوت کم در موجود، باشد، ولی در مدت طولانی این پیوستن‌های فرضی، تفاوت‌های خیلی زیاد و واضح و مشخصی در یک اندام یا موجود، نسبت به اندام و موجود گذشته وجود دارد.

اگر اندام‌ها و موجودات از به هم پیوستن عناصر و اجزاء در گذشته دور بودند، چرا در حال موجود و اندام وجودی در خود، برای متفاوت نبودن نسبت به اجزاء و عناصری که فرضاً گفته شد که اندام و موجود از آن‌ها و به هم پیوستن آن‌ها موجود شد ندارد، زیرا اغلب در حال موجود و اندام خود را متفاوت با آن عناصر و اجزاء می‌یابد، چون مثلاً ممکن است اگر موجود خودش را از آن

عناصر و اجزاء بدانند، به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد و در موارد گوناگون، خودش را تحقیر و حقیر شده می‌یابد، مثلاً در خیلی از موارد به انواع گوناگون اگر فرد خودش را متفاوت با عناصر و اجزایی که فرضاً گفته شد در زمان های خیلی دور گذشته از آن تشکیل شده نداند، آنگاه به انواع گوناگون و خواسته یا نخواستہ این دریافت را به انواع گوناگون دارد که تحقیر و حقیر شده است، یا خودش را تحقیر کرده و یا اگر فردی به فرد دیگر نسبت این اجزاء عناصر را بزند، فرد نسبت خورنده این دریافت را دارد که به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد تحقیر شده است، بنابراین در حال هم این تحقیر شدن و دریافت تحقیر شدن هم نشانی از این است که موجودات و اندام ها، متفاوت با فرضاً عناصر و اجزایی که گفته شد موجودات و اندام ها از آن عناصر و اجزاء و به هم پیوستن آن ها گرفته است می باشد و همین طور مثلاً نشانی از این تفاوت، همان احساس حقارت کردن و احساس حقیر شدن، در صورتی که نسبت آن عناصر و اجزاء به فرد و افراد زده شود (و نسبت عقب ماندگی) است، و همین طور این تفاوت هم به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان نشانی از این است که موجودات و اندام ها در گذشته دور از به هم پیوستن اجزاء و عناصر تشکیل نشدند.

اگر اندام ها و موجودات در گذشته دور از به هم پیوستن عناصر و اجزایی بودند، چرا در حال حاضر موجودات ضد این عناصر و اجزاء با این دریافت و برداشت که برتر و بالاتر و کامل تر از آن عناصر و اجزاء هستند می باشند، حتی کامل تر در نظر گرفتن خود از آن عناصر و اجزاء، نشانی از جدایی و ضدیت و متفاوت بودن با چیزها و موضوعات و امور و موجودات حقیر و ضعیف، نسبت به خود و بعد از جنس و تشکیل شده از آن موجودات یا عناصر و اجزاء می باشد و همین طور اغلب و به انواع گوناگون ضدیت داشتن با چیز یا موضوعی نشانی از این هم هست که موجود ضدیت دار، مثلاً فردی که ضدیت دارد، از جنس و نوع و تشکیل شونده از آن چیز که در اینجا آن چیز همان عناصر و اجزایی که فرضاً ادعا شد در گذشته دور موجودات و اندام ها و فرد از آن ها و به هم پیوستن آن ها تشکیل شد می باشد.

حقیر در نظر گرفتن چیزی یا موضوعی نسبت به خود، نشانی از این هم است که به انواع گوناگون و کمتر یا بیشتر خودمان از آن چیز یا موضوع نیستیم و از آن تشکیل نشده ایم.

حتی اگر فرض گردد که موجودات یا خودمان بر اثر کامل شدن موجودات، یا همین طور از کامل شدن طی زمان موجود هستیم، حتی این کامل در نظر گرفتن هم به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و پنهان یا آشکار و کم یا زیاد نشانی از این است که آن موجودات و موضوعات و چیزها را نسبت به خود حقیر در نظر گرفتیم و به انواع گوناگون ضد و متفاوت و غیر هم جنس از آن موضوعات و چیزها و موجودات هستیم.

همان طور که به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان، کمتر پیش می آید که فرد ضد خودش و ضد چگونه بودن برتر خودش گردد، آنگاه چون به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان، گاهی و در موارد و مواقعی به طور کم یا زیاد و دانسته یا ندانسته و خواسته یا نخواستہ و در امور و موضوعات گوناگون فرد بی ضدیت با برخی عناصر و اجزاء که گفته شد موجودات و اندام ها و فرد از آن و به هم پیوستن آن ها شکل گرفت و موجود است، نیست، پس باز هم این نشانی از این است که به انواع گوناگون آن عناصر و اجزاء از جنس و تشکیل دهنده فرد در زمان گذشته دور نیست، چون فرد به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد، اغلب ضد خودش نیست.

حتی اگر گاهی فرد در موارد و موضوعات و چیزهایی ضد خودش گردد، در اصل این ضدیت به این دلیل و علت است که در اصل این فرد با این ضد خودش بودن ها، در پی این است که این ضدیت ها، باعث نداشتن ضدیت با خودش در امور و موضوعات و چیزهای دیگر باشد و همین طور به این

علت است که این ضدیت اندک باعث نبودن ضدیت بیشتر یا نبود ضدیت برتر، نسبت به خودش و در خودش و با خودش باشد.

گاهی فرد و موجود ضد خودش می گردد تا ضد خودش نگردد.

اما از طرفی ضدیت فرد با آن عناصر و اجزایی که فرضاً گفته شد در گذشته دور از به هم پیوستن آن ها شکل گرفت و موجود است، ضدیتی است که ضدیت داشتن با خود را در فرد و موجود و اندام ندارد، زیرا ضدیت با آن عناصر و اجزاء، ضدیت با ضدیت و ضدیت با ضدیت ها نسبت به دیگران و موجودات دیگر در فرد نیست، چون اغلب ضدیت هایی که باعث این می گردد که فرد در موارد دیگر ضد خودش نباشد، ضدیت هایی است که ضدّ ضدیت نسبت به خود است و دارای خاصیت ضدّ ضدیت و ضدّ ضدیت ها است، اما ضدیت با آن عناصر و اجزاء و موضوع، ضدیتی، ضدیت دار با ضدیت با خود و همین طور ضدیت با آن عناصر و اجزاء، ضدیتی ضدیت دار با ضدیت با خود و ضدیت با چیزهای ضدیت دار با خود است، زیرا این ضدیت (یعنی ضدیت با آن عناصر و اجزاء)، ضدیتی، ضدّ خودش نیست، که بعد بخواهد ضدیت با ضدیت های دیگر در فرد باشد، همین طور از طرفی فردی که به انواع گوناگون ضد آن عناصر و اجزاء هست، ضدّ ضدّ این ضدیت با آن عناصر و اجزاء نیست، که بعد این فرد بخواهد با ضدّ آن عناصر و اجزاء بودن، ضدّ ضدّ ضدّ خودش و یا ضدّ ضدیت هایی که در خودش دارد باشد یا بشود.

اگر موجودات و اندام ها از به هم پیوستن اجزاء و عناصری در گذشته دور تشکیل شده بودند، آن گاه موجودات و اندام های حال خودی برای خود نداشتند و خودی در خود و آن طور که خودشان در خودشان در حال هستند نبودند، اما از طرفی دیگر در حال موجودات به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد، این دریافت و برداشت را دارند که خودشان هستند و خودی در خود و با خود دارند، ولی اگر از به هم پیوستن عناصر و اجزاء در گذشته دور بودند، در اصل موجودات خودشان نبودند و این دریافت را نداشتند و ممکن بود در آن صورت در حال حاضر اجزاء و عناصر گوناگون و پراکنده بودند، نه اینکه خودشان و در و با خودشان باشند.

اگر این موضوع به هم پیوستن اجزاء در گذشته دور در موجودات و اندام ها وجود داشت، آنگاه در اصل موجود و موجودات و اندام ها، موجود و موجودات و اندام هایی بی موجود در موجود و موجودات و اندام ها بودند.

گفته نوعی تکامل و از طرفی بررسی تعدد و تنوع نیافتن موجودات در به نوعی در درون و یا از موجودات گذشته

اما ممکن است گاهی در نظریه تکامل و شاید به طور مشابه در نظر اسپنسر، در گذشته دور همان طور که بخار آب که پراکنده است متراکم می گردد و ابر را تشکیل می دهد، اجزاء و ذراتی در فضا پراکنده بود که کم کم به صورت ابر رقیق گرد آمدند و در ظرف زمانی دراز متراکم گردیده و خورشیدی صورت گرفته است پس بزرگتر و رقیق تر از آنکه امروز می بینیم و در اثنای متراکم شدنش پاره هایی از جسمش جدا شده و سیارات را تشکیل دادند.

و نیز به وجود آمدن موجودات جاندار از گیاه و جانور و انسان بر این روش است که اجزاء و عناصر پراکنده از اطراف فراهم می آیند و اندام آن موجودات را تشکیل می دهند. و لیکن گرد آمدن و متراکم شدن تنها در مجموع اجزاء نیست، بلکه در درون آن ها هم این عمل واقع می شود و کم کم مجموعه های کوچکتر در درون مجموعه های بزرگ صورت می بندد چنان که خوشه بزرگ انگور از خوشه های کوچک تر مرکب است و چون این مجموعه های کوچکتر تحول یافتند هرگاه این حالت را با حالت اولیه بسنجیم تشابه و یکسانی که در آغاز در کل وجود بود بدل به اختلاف و تنوع شده است. چنان که ماده ی اولیه جهان در آغاز متشابه و یکسان بود سپس خورشید و سیارات و اقمار پدید آمد و تخم گیاه چیزی ساده و متشابه است چون نمو می کنند تنه و شاخ و برگ و میوه می شود و حیوان در آغاز نطفه ساده است سپس این همه طول و تفصیل پیدا می کند و انواع جانداران هم به طوری که لامارک و داروین بیان کرده اند از وحدت به کثرت و تنوع رسیده اند و این کیفیت در جمیع امور حتی در اوضاع اجتماعی بشری و احوال روحی و عقلی انسان مشاهده می شود و این تفصیل و تنوع امر دومی است که لازم تحول و تکامل است و با تراکم و اجتماع همراه است (سیر حکمت در اروپا- محمدعلی فروغی).

اما این نوع تکامل موجودات که می گوید موجودات در گذشته دور از ساده بودن به متعدد شدن و تنوع و از اجزاء کمتر و ساده تر به اجزاء و موجودات کامل تر و متعددتر و متنوع تر رسیدند، موضوعی بی موضوع برای متعدد و متنوع شدن و تکامل یافتن در تکامل یافتن و متنوع شدن واقعی و بی خطا هست، زیرا این چیزی که متنوع و متعدد و کامل شدن نامیده می گردد، غیر و ضد و قبول نادرند و رد کننده و نادرست انگارنده خودش برای اینکه مثلاً تنوع ها و متعدد بودن های تنوع و تعدد در اینکه از طرف و جهتی دیگر تنوع و تعدد و تکامل نباشد و موجود نباشد نیست، چون مثلاً اگر از جنبه هایی و به انواعی متعدد بودن ها و متنوع بودن ها و متعدد شدن ها و متنوع شدن ها و کامل شدن ها نبود و وجود نداشت، آنگاه بعد با متعددتر و متنوع تر و کامل تر شدن ها با وجود داشتن وجود نداشتن تعدد و تنوع و تکامل هم رو به رو بودیم و این موضوع تنوع و تعدد و تکامل تعدد و تنوع و تکامل نداشتن هم بر متعددتر و متنوع تر و کامل تر شدن و متعددتر و متنوع تر و کامل تر بودن ها می افزاید.

مثلاً اگر هم یک تعدد و تنوع باشد و بعد از طرفی دیگر این تعدد و تنوع نباشد، آنگاه بر انواع و چگونه بودن های متعدد و متنوع و کامل بودن می افزاید، اما از طرفی ممکن است حداقل در موارد و مواقع و انواعی، به انواعی این موضوع در فرضیه ی تکامل و تعدد و تنوع وجود نداشته باشد یا نیاز به چگونه بودن ها و ابعادی دیگر در وجود داشتن ها و وجود نداشتن ها باشد.

اما ممکن است از طرفی تکامل و متعدد و متنوع شدن های فرضی، تنوع و تعدد و تکامل نداشته باشد، تا بعد بخواهد تکامل و تعدد و تنوع از گذشته دور تا حال وجود داشته باشد و درست باشد.

اما ممکن است تکامل و تعدد، تعدد و تکاملی بی تکامل و بی تعدد، در تعدد و تکامل بودن تکامل و تعدد است، زیرا مثلاً خود تکامل و تعدد در چگونه بودن موجودات و چگونه بودن تکامل و تعدد، تکامل و تعدد نیافت و یا خودش را در تکامل، و تعدد یافتن و وجود تکامل و تعدد، اصلاح و مطابق نکرد و همین طور مثلاً انتخاب طبیعی در مورد تکامل یافتن و متعدد شدن تکامل و تعدد، وجوددار یا وجودارتر نشد و یا در اصل در خیلی از موارد و مواقع به طور عمیق تر فرد این تکامل و تعدد یافتن تکامل و تعدد را در نمی یابد و یا به طور کامل و واقعی و درست در نمی یابد و یا شاید فرد در این ابعاد وجودی برای این دریافت به طور واقعی و درست نیست.

اما باز هم از طرفی ممکن است تکامل و تعدد تکامل و تعدد، وجود نداشتن و درست و واقعی نبودن تکامل و تعدد موجودات و اجزاء آن ها از گذشته دور تا حال است، چون ممکن است در اصل و در واقع و در دریافت و برداشت کامل تر و درست تر و واقعی تر، تکامل و تعدد و تنوع یافتن موجودات از گذشته دور تا حال وجود ندارد و نادرست و غیرواقعی در واقعیتی واقعی تر و درست تر و تحقیق یافته تر در مثلاً بررسی فسیل ها و سنگواره ها باشد یا همین طور ممکن است در آینده با درست تر و واقعی تر شدن علم، تکامل از روی آثار باقی مانده از گذشته دور تا حال که در الان تکامل نام گرفت رد گردد و طی تحقیقات آینده دلیل و موضوع و مشاهدات دیگری جای تکامل و متعدد و متنوع شدن موجودات در طی زمان را بگیرد.

چون در خیلی از موارد افراد تنوع طلب هستند، آنگاه بعد این خیال را هم می کنند که موجودات و اجزاء از گذشته دور تا حال متعدد و متنوع شده است و فرضاً به نوعی تکامل یافته است، ولی این در حالی است که در اینجا افراد از خواست تنوع طلبی خودشان فریب خوردند یا خودشان را فریب داده اند.

تعدد و تنوع یافتن موجودات و اجزاء در فرضیه تکاملی، تعدد و تنوع در تنوع طلبی ای که در افراد وجود دارد و به دنبال این تنوع طلبی می روند هست، نه اینکه در اصل از گذشته دور تا حال موجودات و اجزاء در واقع تکامل یافته باشد و متعدد و متنوع شده باشد، چون اگر موجودات و اجزاء تنوع و تعدد می یافت، پس چرا در حال اغلب خواست تعدد و تنوع، در پی تعدد و تنوع نیافتن در تنوع و تعدد یافتن نیست و افراد و خواست های آن ها در پی این موضوع نیست تا مثلاً بعد تنوع طلبی را کنار گذارند و یا تنوع طلبی را از بین ببرند یا از بین برود.

اما در اصل اغلب در فرد خواست تنوع طلبی در زمان حال و اجرا کردن آن در حال است و حتی این فرد زمان آینده را هم برای حال و تنوع طلبی در حال مدنظر دارد، نه اینکه فرد در پی تنوع طلبی و خواست تنوع طلبی از گذشته و گذشته ی زندگی و اعمال خودش باشد، زیرا گذشته، گذشته است و حتی فردی که در افسوس تنوع طلبی گذشته است این افسوس را برای جبران در تنوع طلبی های حال زندگی و اعمال خود می خواهد. اما با این حال ممکن است تعدد و تنوع یافتن فرضی موجودات و اجزاء، مثلاً در زمینه تکامل، تعددی تعددی واقعی برای تعدد یافتن نباشد، بلکه تنوع و تعدد یافتن خیالی و فریبنده برای تنوع و تعدد نیافتن واقعی باشد.

فرض تعدد و تنوع یافتن در فرضیه تکامل، فرضی فرضی است تا افراد با توجیه خودشان در متعدد و متنوع شدن موجودات و اجزاء از گذشته دور تا حال، بعد در پی اینکه به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد به خودشان و دیگران بگویند که متعدد و متنوع شدن و متنوع و متعدد بودن و کامل شدن درست و خوب است، تا بعد با این توجیه ظاهری خودشان و دیگران و موجودات در پی تنوع طلبی و انجام اعمال و امور متنوع بروند است، تا بعد این افراد در امور و موضوعات و اعمال و حرف های اکنون و حال خودشان، تنوع طلبی را کنار نگذارند یا کم

نکنند است، اما ممکن است اگر خیلی از افراد این توجیه و فریب خود و دیگران را در تنوع طلبی و تعددطلبی و تکامل طلبی و همین طور تنوع و تعدد و تکامل را نداشته باشند، با احساس راحتی و با راحتی، در پی تنوع طلبی در اعمال و امور و موضوعات خودشان نمی روند.

اما اینها در حالی است که اغلب افراد در پی انجام بیشتر برخی اعمال و امور هستند، همین طور هم این افراد در پی فریب راحت خودشان در موضوع اینکه از گذشته دور تا حال موجودات و اجزاء تعدد یافتند و یا بیشتر شدند هستند، تا بعد با توجیه و خوب نشان دادن تعدد یافتن و انواعی از زیاد شدن، با توجیه تکامل یافتن، جواز و راحتی خود را برای انجام متعدد و زیادتر برخی اعمال و امور به خودشان و دیگران بدهند.

اما با این همه اینها در حالی هست که اغلب افراد تنوع و تعدد یافتن موجودات و اجزاء طی گذشت زمان را تکامل می نامند نه ناقص شدن، زیرا اغلب افراد در حال در پی تنوع طلبی و تعددطلبی هستند و چون این افراد نمی خواهند و راحت نیستند که تنوع طلبی و تعددطلبی را کم کنند یا کنار گذارند و ناقص و بد و نادرست و حقیر بنامند، آن گاه بعد به انواعی، متنوع و متعدد شدن موجودات و اجزاء را چیزی که فرضاً به نظر خودشان خوب و درست به نظر می رسد، یعنی تکامل نامیدند، نه اینکه نام تعدد و تنوع را نقص و نادرستی و بد و حقیر بنامند.

اما از طرفی اینها در حالی است که چرا تعدد و تنوع نام تکامل را گرفت و نام نقص را نگرفت، چون ممکن است تعدد و تنوع یافتن موجودات و اجزاء از گذشته دور تا حال، ناقص و حقیر شدن موجودات و اجزاء و اندام ها باشد نه اینکه کامل شدن موجودات و اجزاء و اندام ها باشد، حتی ممکن است فرضیه انتخاب طبیعی و وفق یافتن موجودات و جانداران با شرایط نامناسب، و بعد تغییر یافتن موجودات و جانداران برای وفق یافتن و زنده ماندن و ادامه ی حیات خودشان، در اصل نقص و حقارت و ضعف باشد، نه اینکه تکامل یافتن، با این تصور که تکامل یافتن فرضی خوب و درست و قوی و والا و برتر هست باشد.

مثلاً ممکن است آن چیزی که برخی افراد انتخاب طبیعی می نامند، مثلاً این باشد که ببید در گذشته برای اینکه توسط حیوانات دیگر شکار نگردد، در طی زمان و به تدریج تا حدی هم رنگ درخت شده تا بعد با این هم رنگ شدن و استتار کمتر توسط حیوانات دیگر شکار گردد.

پس در این جا در فرضیه تکامل طبق چیزهایی که گفته شد، هم اینکه در گذشته خیلی دور موجودات از به همدیگر پیوستن و مترکم شدن اجزاء و عناصر گوناگون موجود شدند نادرست و رد شونده بود و هم اینکه طبق نظر دیگر فرضیه تکامل که از گذشته دور تا حال موجودات و اجزاء در طی زمان تعدد و تنوع یافتند و موجودات حال که فرضاً مجموعه های بزرگ تر و متنوع تر نامیده شد از مجموعه های کوچک تر تشکیل شدند نیز رد گردید.

البته در اینجا تکامل را از لحاظ دلیلی فلسفی بررسی کردم و چندان کاری به علوم دیگر مثلاً ژنتیک و زیست شناسی و باستان شناسی و آثار سنگواره ها و فسیل های باقی مانده از زمان های خیلی دور گذشته که بررسی علمی می شود، را در نظر نگرفتم.

اما از طرفی اگر قانون ثابت بودن انرژی مکانیکی را در هر موقع و حالت در نظر بگیریم، آنگاه انرژی مکانیکی یعنی مثلاً در اینجا در حالت کلی و مثلاً برای تمام موجودات و جانداران، انرژی مکانیکی در هر موقع از وجود داشتن عالم و موجودات و جانداران یکسان و مساوی است و این تساوی نشانی از این هم هست که موجودات و جانداران، در حال نسبت به گذشته دور تکامل نیافته اند و در حالت کلی موجودات و جانداران در گذشته دور نسبت به حال هم از لحاظ تکامل یافتن و یا ناقص بودن فرضی یا تکامل نیافتن، یکسان و مانند هستند، یعنی طبق یکسان بودن مقدار انرژی

مکانیکی دنیا و موجودات، الان هم موجودات و جانداران از لحاظ تکامل یافتن و یا تکامل نیافتن، با گذشته‌ی دور یکسان هستند، پس طبق یکسان بودن انرژی مکانیکی در هر موقع، می‌توان گفت ممکن است نظریه تکامل درست نباشد.

البته در اینجا اگر یکسان بودن انرژی مکانیکی که انرژی مکانیکی که مثلاً این انرژی مکانیکی، مجموع انرژی پتانسیل و انرژی جنبشی یک جسم است، که این جسم را مثلاً یک پرتابه در نظر می‌گیریم که در هر موقع و حالت در یک ارتفاع متفاوت با ارتفاع دفعه قبل است، اما از طرفی این پرتابه در هر ارتفاع و نقطه‌ای که باشد دارای انرژی مکانیکی یکسان نسبت به ارتفاع یا نقطه دیگری که قرار دارد می‌باشد.

حتی ممکن است پیشرفت که طی زمان از گذشته تا حال صورت گرفت و افراد از لحاظ‌هایی در علم و تکنولوژی پیشرفت کردند و حتی اگر برخی افراد بگویند با پیشرفته شدن افراد تکامل یافتند، اما می‌توان گفت حتی اگر افراد از گذشته تا حال در علم و تکنولوژی پیشرفت کردند اما از طرفی دیگر از لحاظ‌ها و موارد و موضوعات و اموری دیگر عقب مانده و ناقص شدند، و ممکن است حتی اگر در حال افراد این عقب مانده و ناقص شدن را ندانند و نفهمند، در آینده دور این را بفهمند و بدانند و به این موضوع پی ببرند، پس باز هم در اینجا با گذشت زمان و پیشرفت مبنای تکامل یافتن و تکامل نیافتن یکسان است و همین‌طور از طرفی مقدار انرژی مکانیکی موجودات و افراد در حال با گذشته و گذشته دور یکسان است و می‌توان گفت حتی با پیشرفت علم و تکنولوژی هم تکامل صورت نگرفت یا پیشرفت علم و تکنولوژی هم نشانی از تکامل یافتن موجودات و افراد نیست.

مثلاً ممکن است با گذشت زمان و تشکیل اجتماعات و شهرها در ظاهر افراد پیشرفت کردند، ولی از طرفی دیگر در موارد و امور و موضوعات دیگر عقب مانده و ناقص شدند، مثلاً شاید به ظاهر افراد پیشرفت کردند، ولی فردیت و استقلال و ناوابستگی و برتری فرد در خودش و برای خودش دچار عقب ماندگی و نقص شد، حتی ممکن است اگر دقیق‌تر و عمیق‌تر بررسی کنیم و تنها ظاهر قضیه و نزدیک بینی و دید و چیزهای سطحی را بررسی نکنیم، ممکن است پیشرفت علم و تکنولوژی دردی از افراد و انسان دوا نکرد، حتی ممکن است وضع زندگی افراد در گذشته که تکنولوژی و علم به اندازه‌ی حال پیشرفت نداشت، راحت‌تر و بهتر از حال بود و در اصل پیشرفت علم و تکنولوژی دردی از بشر و افراد و انسان دوا نکرد.

مثلاً ممکن است در قضیه یکسان بودن انرژی مکانیکی در هر نقطه از پرتابه که این انرژی مکانیکی مثلاً مجموع انرژی جنبشی جسم به علاوه انرژی پتانسیل جسم بود، مثلاً در یک ارتفاع بالاتر که جسم یا پرتابه قرار دارد دارای انرژی پتانسیل بیشتر و انرژی جنبشی کمتر نسبت به موقعی که این جسم در ارتفاع پایین‌تری قرار دارد و در این ارتفاع پایین‌تر دارای انرژی جنبشی زیادتر و انرژی پتانسیل کمتری دارد داشته باشد ولی در اصل انرژی مکانیکی این جسم یا پرتابه در هر دو ارتفاع و در هر دو نقطه یکسان است، چون در هر نقطه انرژی مکانیکی مثلاً مجموع انرژی پتانسیل به علاوه انرژی جنبشی است، اما طبق این موضوع که گفته شد ممکن است مثلاً در بین افراد و موجودات هم در یک موقع یک پیشرفت صورت گیرد و مثلاً انرژی پتانسیل زیادتر گردد،

ولی در همان موقع در بین افراد و موجودات در یک موضوع یا امر دیگر عقب ماندگی و نقص صورت گیرد، یعنی مثلاً انرژی جنبشی کم گردد، اما باز هم در اینجا مجموع پیشرفت ها به علاوه عقب ماندگی ها و یا انرژی جنبشی به علاوه انرژی پتانسیل، با زمان دیگر که در این زمان دیگر در امور و مواردی عقب ماندگی ها با مقدار و چگونگی متفاوت وجود دارد پیشرفت ها در موارد و امور و موضوعات دیگر هم با مقدار و چگونگی متفاوت وجود دارد یکسان است.

مثلاً ممکن است اگر عقب ماندگی ها را با اعدادی با علامت منفی مثلاً 500- یا 150- یا 1000- نشان دهیم و پیشرفت ها را با علامت مثبت مثلاً 500+ یا 150+ یا 1000+ نشان دهیم، در هر موقع در کل پیشرفت ها به علاوه عقب ماندگی ها، دارای مقدار یکسان نسبت به موقع دیگر که، در کل پیشرفت ها به علاوه عقب ماندگی ها شد می باشد.

ممکن است اگر افراد فقط پیشرفت ها را نبینند و در نظر نگیرند، بلکه عقب ماندگی ها و نقص ها در امور و موضوعات و موارد دیگر را هم ببینند و در نظر بگیرند، آن گاه با میانگین گرفتن از عقب ماندگی ها و پیشرفت ها، بفهمند که در طی زمان و در طی زمان خیلی طولانی تکامل صورت نمی گیرد و همین طور افراد با در نظر گرفتن میانگین پیشرفت ها و عقب ماندگی ها در موارد و موضوعات و امور گوناگون و متفاوت، بفهمند و بدانند که در هر زمان از زندگی جانداران و افراد و موجودات این میانگین ها یکی و یکسان است و طبق این میانگین یکسان و مساوی در هر زمان نسبت به گذشته دور تکامل صورت نمی گیرد.

در اصل تکامل دید ظاهری و سطحی هست و نه دید عمیق و دورتر.

اما شاید دلایلی که در رد تکامل و متعدد و متنوع شدن موجودات از گذشته دور تا حال گفته شد، درباره ی نظریه تکامل هم صادق باشد که نظریه تکامل مثلاً می گوید برخی موجودات ابتدایی مثلاً آمیب و حیوانات ابتدایی دیگر بودند و بعد این حیوانات در طی گذشت مدت طولانی تکامل جسم یافتند و پیچیدگی بیشتری یافتند و مثلاً بعد حتی نسل انسان های ابتدایی از نوع خاصی از میمون بود و بعد انسان های خیلی ابتدایی از میمون نوع خاص و خانواده ای خاص از میمون، تکامل یافت و انسان ماهر و انسان اندیشه ور که این انسان اندیشه ور از حدود 50000 سال گذشته بود، و در حال هم انسان تکامل جسمی یافت.

البته در اینجا ممکن است آن چیزی که در مورد پیشرفت علم و تکنولوژی در صدهای اخیر گفته شد، به انواعی تکامل نباشد و یا پیشرفت ذهن انسان باشد و تکامل جسم نباشد، چون فرض تکامل یافتن، خیلی خیلی تدریجی و به زمان خیلی خیلی طولانی نیاز دارد و در ضمن اگر در حال حاضر هم یک بچه ی انسان را از زمان ابتدای تولد تا مثلاً 30 سالگی در تنهایی کامل باشد و هیچ انسان دیگر یا آثاری از انسان دیگر را ندیده باشد و نداند، آنگاه ممکن است این فرد 30 ساله پیشرفت ذهنی انسان های حال که در جمع و در تماس با انسان های دیگر هستند و کسب علم و تکنولوژی می کنند و پیشرفت می کنند را نداشته باشد، پس باز هم می توان گفت شاید پیشرفت علم و تکنولوژی در این چند صده اخیر تکامل نباشد و تکامل به تدریج هست و نیاز به زمان خیلی خیلی طولانی دارد.

هر چند ممکن است این فرد 30 ساله الان تنها بود، دارای ذهن اندیشه ور باشد ولی شاید تا حدی از لحاظ ذهن اندیشه وری تکامل یافته تر از انسان دیگری که مثلاً در 400 سال قبل که این انسان دیگر از ابتدای تولد تا سن مثلاً 30 سالگی در تنهایی کامل بود و آثار هیچ انسان دیگری را هم ندیده بود نیست، در حالی که مثلاً در حال علم و تکنولوژی خیلی پیشرفته تر از 400 سال قبل هست ولی با این حال ممکن است تا حدی ذهن اندیشه ور انسان حال نسبت به انسان 400 سال قبل چندان تکامل و تکامل جسمی نداشته باشد، چون حتی اگر نظر تکامل را در نظر بگیریم و فرض کنیم، تکامل یافتن نیاز به زمان بیشتری دارد تا بتوان این تکامل فرضی را فهمید.

بررسی اینکه موجودات در آینده دور، برگشت به زمان های خیلی دور گذشته و هم جنسی و پراکندگی که فرضاً در زمان خیلی دور از آن بودند ندارند.

در ادامه اسپنسر می گوید: باز از مشاهدات و تجربیاتی که کرده ایم بر می آید که جریان امور جهان بر رفت و بازگشت و جزر و مد است و این حکم نیز کلیت دارد و چنین می نماید که در امر تحول و تکامل نیز همین قاعده حکمفرماست یعنی چنان که اشاره کردیم اجزا جهان در ضمن تراکم و تنوع انتظام حرکتشان ضعیف می شود تا به جایی که نیروهای درونی دیگر تاب مقاومت با مؤثرات بیرونی نمی آورند و صعود تکاملی چون به نهایت رسید نوبت به نزول و انحطاط می آید تجمع بدل به پریشانی می گردد و مرکب رو به انحلال می گذارد تا دوباره به حالت پراکندگی و بی نظامی و هم جنسی که از آن بیرون آمده بود بازگردد و این حالت را هم اکنون در جهان طبیعت می بینیم و شاید که این انحلال و حرکت جزری هم چون به غایت رسید باز حرکت مدی را از سر گیرد (سیر حکمت در اروپا- محمدعلی فروغی صفحه 623)

اما اگر مثلاً در آینده دور این را در نظر بگیریم که موجودات از تنوع و تعدد و صعود، به یکسانی و سقوط می روند، پس چرا موجودات و جانداران و افراد در خودشان دریافت و برداشتی واقعی از بازگشت در خود و برای سقوط و برگشت به عقب ماندگی و برگشت به عقب ماندگی گذشته نمی یابند و اغلب افراد به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم آشکار یا پنهان و کمتر یا بیشتر و در موارد و موضوعات گوناگون خواستار و در جهت و حرکت برای عقب مانده و حقیر و ضعیف و نابود نشدن هستند.

اگر فرضاً افراد و موجودات در آینده دور به سوی سقوط و یکسان شدن و به بازگشت به عقب ماندگی گذشته می رفتند، آنگاه باید در موارد و موضوعات گوناگون فرد و افراد در پی حقارت و ضعف و نابود شدن می رفتند، ولی این در حالی است که اغلب افراد در پی حقارت و ضعف نمی روند و در اصل به انواع ولو غیرمستقیم و پنهان، فرد و افراد خواهان و در جهت حقارت و حقیر

کردن خود مثلاً در بازگشت به عقب ماندگی های گذشته خود نیستند و حتی اگر افراد و فرد در موارد و موضوعاتی به گذشته خودشان بازگردند، این به این دلیل است که چون برتری و قدرتمندی خود را در حال در آن امور و موارد و موضوعات گذشته یافتند، آنگاه برای اینکه در حال و آینده با کمک گرفتن و استفاده کردن از موارد و موضوعات و اموری که از گذشته آنها بود در حال و آینده برتر و قوی تر گردند، این انتخاب موارد و موضوعات و امور گذشته را انتخاب می کنند، اما این در حالی است که اغلب به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کمتر یا بیشتر، حتی اغلب افراد با انتخاب امور و موارد و موضوعات گذشته در پی این نیستند که در حال یا آینده نابود یا ناقص یا عقب مانده گردند.

حتی وقتی فرد و افراد در پی نابود کردن خودشان هستند، در اصل این فرد و افراد با این نابود کردن ظاهری خودشان، به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کمتر یا بیشتر، در اصل در پی این هستند که با این نابود کردن ظاهری خودشان، در موضوعات و موارد و اموری و برتر و قوی تر نابود نگردند و خودشان را نابود نکنند و همین طور این فرد و افراد در اصل با وسیله قرار دادن نابود کردن ظاهری خودشان در برخی امور و موضوعات و موارد، در پی این هستند که در اصل نابود نگردند یا خودشان را در موارد و موضوعات و امور قوی تر نابود نکنند و جلو نابود شدن را بگیرند.

اما از طرفی اینها در حالی است که ممکن است در اصل به انواعی وقتی گفته می گردد موجودات و افراد و در آینده دور به سوی سقوط و یکسان شدن و یکی شدن می روند، در اصل به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد، این یکسان و یکی شدن و سقوط نوعی حقیر و ضعیف و ناتوان و نابود شدن یا نوعی حقیر و ضعیف و ناتوان و نابود کردن خود در بین افراد و فرد هست، اما از طرفی دیگر اغلب فرد و افراد خواهان و در پی این موضوع نیستند که بعد بخواد این اتفاق یعنی اینکه در آینده دور موجودات و افراد و جانداران به سوی یکسان و یکی شدن و یا آن طور که فرضاً در موضوع تکامل گفته شد، مانند گذشته خیلی دور که هنوز خورشید موجود نبود و ماده ای یکسان در عالم وجود داشت، بروند، چون اگر این موضوع یکسان و یکی شدن در آینده دور درست بود و اتفاق می افتاد، باید در درون و در خود فرد و افراد، نشان ها و خواست ها و جهت هایی به سوی این موضوع وجود داشت و فرد و افراد این موضوع را در خود در می یافتند، اما افراد این دریافت و نابود شدن و نابود کردن و حقیر کردن خود را به طور واقعی ندارند، هر چند ممکن است گاهی به طور خیالی و ساختگی این موضوع را بگویند یا خیال کنند.

اگر در آینده دور موجودات به سوی یکسان و یکی شدن و متنوع و متعدد نبودن می روند و گذشته دور تکرار می گردد، پس چرا به انواع گوناگون، موجودات و افراد در پی موجودیت در موجودیت موجودیت دار در یکسان و متعدد نشدن و تکثیر نیافتن خودشان و متعدد نبودن فرمان ها و اعمال و موضوعات خودشان در خارج و غیر از خودشان و اعمال و موضوعات و امور غیر از خودشان و گاهی در دیگران، به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد نیستند.

مثلاً انواع گوناگون فرماندهی به دیگران و خارج از خود در پی تکثیر و افزودنی و تنوع فرماندهی و فرماندهی های دیگر است تا در آینده فرد فرماندهی های قوی تر و برتر و خشن تر برتری انجام دهد و تنوع و تعدد انواع گوناگون فرماندهی های وی افزون تر و قوی تر و برتر از گذشته و حال گردد.

مثلاً خواست افراد برای تصاحب مالکیت های گوناگون و بیشتر توسط خودشان نشانی از این است که مثلاً این افراد وجود و فرمان دهی خودشان را در آن مالکیت ها و دارایی ها افزون و متعدد و متنوع تر کنند، پس مثلاً چون افراد و موجودات این طور هستند، می توان گفت در آینده هم

موجودات و افراد این طور هستند و به سوی از دست دادن و کم کردن مالکیت ها و فرماندهی ها و دارایی های گوناگون خود نمی روند.

پس چون اغلب و به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و کم یا زیاد، افراد و موجودات این طور هستند، بنابراین این موضوع نشانی از این هم است که در آینده دور موجودات به سوی یکسان شدن و متعدد و متنوع نشدن نمی روند و این طور نمی گردد و برگشت به گذشته خیلی دور دنیا صورت نمی گیرد.

اما با این حال این دلایلی که ذکر شد نشان می دهد که هم موجودات و افراد به سوی متعدد و متنوع شدن در آینده دور و به نوعی تکامل یافتن در متنوع و متعدد شدن نمی روند و هم اینکه از طرفی دیگر دلایل که آورده شد نشان می دهد که موجودات و افراد به سوی متعدد و متنوع نشدن هم نمی رود، یعنی طبق دلایلی که ذکر شد هر دو جنبه از نظریه تکامل که مثلاً اسپنسر یا دیگران گفتند رد می گردد، یعنی هم جنبه متعدد و متنوع شدن و تکامل یافتن رد می گردد، و هم جنبه اینکه موجودات در آینده خیلی دور یکسان و دارای تعداد انواع کم می گردد رد می گردد، اما با این حال این دو جنبه و دلایلی که آورده شد متناقض و متضاد نیست، چون در اینجا هدف از آوردن این دلایل، دلایلی برای رد تکامل و نظر اسپنسر و دیگران بود، حتی اگر دلایل متناقض و متضاد آورده شد، هدف نشان دادن وجود داشتن دلایلی برای رد هر دو جنبه بود نه این که در اینجا تضاد و تناقض وجود داشته باشد.

اما در اینجا طبق آنچه برای هر دو جنبه گفته شد، نظر اسپنسر در جنبه رفت و برگشتی و جزر و مد و در مورد جنبه صعودی و نزولی تکامل هم رد شد، هر چند در اینجا هدف، بررسی دلیلی نظریه تکامل و نظر اسپنسر بود و هدف بررسی علمی مثلاً در زمینه علمی غیر از فلسفه نبود.

اما از طرفی در مورد پیدایش جهان وجود داشتن بیگ بنگ و انفجار بزرگ در گذشته دور هم مطرح شده است.

پس در اینجا موضوع تکامل اسپنسر به طریق دلایل فلسفی بررسی شد و از نظر علوم دیگر مثلاً ژنتیک و زیست شناسی و غیره بررسی نشد، هر چند ممکن است گاهی علوم دیگر و مدارک و شواهدی که موجود است از دید علوم دیگر به این نتیجه برسد که نظریه تکامل درست است، ولی با این حال در اینجا از لحاظ فلسفی بررسی شد.

بررسی فرضی کامل شدن عقل و ادراک و ذهن از گذشته دور تا حال در انسان

به عقیده اسپنسر این تحول و سیر تکاملی شامل احوال روحانی موجودات نیز هست که برای اینکه ارتباط موجود جاندار با عالم بیرونی همواره بهتر و بیشتر شود پیوسته اعضاء مربوط به مدارک و مشاعر جانداران طول و تفسیر می یابد و پایه و مایه ی ادراک و شعورش افزون می شود و از ادراک بسیار ضعیف حیوانات پست از قبیل صدف و اسفنج و کرم که حتی حواس ظاهر را هم تمام ندارند تا فکر عمیق فیلسوفان نوع بشر که در چگونگی زمان و مکان بحث می کند و پی به علت و معلول می برد و قیاسات عقلی ترتیب می دهد چون درست بنگری یک رشته مسلسل واحد از درجات و مراتب شعور است و احساسات قلبی و عواطف و قطریات خلقی و تمایلات و ارادات انسانی نیز همین حال را دارد یعنی به تدریج در جانداران نمو می کند و در ضمن ارتقاء نسل و نژاد رو به کمال می رود چنان که عقل انسان درجه کامل تری از قوه و هم حیوانی است و جان و روان یعنی قوه ی حیاتی حیوانی و قوه ی عقلی انسانی از یک مایه و یک سرچشمه اند که بر حسب قانون تحول و تکامل سیر می نمایند (سیر حکمت در اروپا- فروغی صفحه 624).

اما ممکن است حیوانات در ابعادی دیگر حتی بالاتر از ابعاد وجودی انسان هستند که انسان قادر به دریافتن این ابعاد بالاتر مثلاً ابعاد بالاتر از تعقل و احساسات و عواطف و فطرت فرضی نیست، چون مثلاً حیوانات در بُعد کشف چگونه بودن و چگونگی برتر برتر خودشان هستند و این کشف خود و چگونگی برتر برتر خود در حیوانات خیلی زیادتر و قوی تر و برتر و بالاتر از فرد و افرادی که در پی کشف چگونه بودن و چگونگی خود هستند باشد، چون اغلب در خیلی از موارد و مواقع و موضوعات و امور فرد در پی شناخت دیگران و خارج از خودش هست، ولی اغلب این فرد به مقدار و قدرت خیلی کمتر در پی شناخت مستقیم و بی واسطه و اصلی و برتر خودش توسط خودش و با

خودش و در خودش هست، مثلاً شاید یک علت اینکه برای افراد نظر و عقیده و رفتار دیگران نسبت به آن‌ها خیلی مهم‌تر از حیوانات و اهمیت دادن نظر دیگران به خود در بین حیوانات است و همین‌طور زندگی کردن برای دیگران و قبول داشتن و مورد قبول دیگران بودن و قرار دادن زندگی و اعمال و رفتارهای خود در راه و برای دیگران و تأیید آنها در افراد خیلی بیشتر از حیوانات است، هم برای این است و نشانی از این که افراد خیلی کمتر از حیوانات در پی شناخت چگونگی اصلی و واقعی خود و برای خود و با خود و در خود هستند، ولی این در حالی هست که از طرفی این موضوعاتی که گفته شد و زندگی کردن برای دیگران که به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان و دانسته یا ندانسته و خواسته یا نخواستۀ در افراد وجود دارد و خیلی زیادتر نسبت به حیوانات است، نشانی از این است که افراد در پی شناخت چگونه بودن دیگران هستند، ولی اغلب به انواع گوناگون، افراد چندان در پی شناخت خود و در خود و برای خود و با خود در شناخت چگونه بودن و چگونگی اصلی و واقعی و مستقیم خودشان نیستند.

حتی اگر گفته شود فرد با شناخت دیگری به شناخت خود هم می‌رسد، می‌توان پاسخ داد که این‌طور نیست، چون مانند تفاوت اثر انگشت، هر فرد با فرد دیگر از لحاظ ذهنی و جسمی و انجام اعمال، متفاوت است و شناخت دیگری و دیگران، باعث شناخت واقعی و اصلی خود و چگونگی خود نمی‌گردد.

ممکن است شناخت دیگران به فرد فریب دهد که فرد خودش را شناخت، ولی در اصل ممکن است دست‌بالا این فرد تا حدی شناخت زندگی کردن برای دیگران و زندگی کردن برای رفتارها و اعمال و امور و موضوعات دیگران را شناخت، اما در اصل و در حقیقت خودش و چگونه بودن و چگونگی خودش را در خودش و با خودش و توسط خودش و برای خودش را نشناخت.

مثلاً چون حیوانات به شناخت اصلی و حقیقی و برتر برتر و مستقیم خودشان توسط خودشان رسیدند و در این جهت و حرکت هم خودشان را با خودشان و در خودشان و برای خودشان و توسط خودشان قرار می‌دهند و در پی خودشان و برای خودشان و در خودشان و توسط خودشان هستند، آنگاه ممکن است حیوانات دریافت‌ها و شناخت‌های حقیقی خودشان را که دریافتند و شناختند و می‌شناسند و دریافت می‌کنند را برای انسان‌ها و پی بردن انسان‌ها به این موضوع آشکار نکنند که تابع انسان‌ها بخواهند این برتری‌های برتر و قوی‌تر و حقیقت‌ها را در مورد حیوانات بفهمند و دریابند، زیرا چون حیوانات برای خودشان و حقایقی که در خودشان و برای خودشان هست و شناخت و دریافتن حقایق و چگونگی‌های خودشان زندگی می‌کنند نه اینکه برای دیگران و غیر خود زندگی کنند، آن‌گاه در اصل این حیوانات حقایق و شناخت‌ها و دریافت‌هایی که از چگونه بودن و حقایق خودشان و درون خودشان دارند را برای انسان‌ها آشکار نمی‌کنند و در پی آشکار کردن این موضوعات برای انسان‌ها هم نیستند، همین‌طور چون حیوانات اغلب دارای برتری برتر زندگی کردن برای خودشان و در خودشان و توسط خودشان هستند، نیازی هم به این ندارند که دیگران و انسان‌ها، برتری‌های برتر و دریافت‌ها و کشف‌های آن‌ها از حقایق و چگونه بودن‌های آن‌ها و حقایق آن‌ها را بفهمند و بدانند و پی ببرند.

حیوانات برتری‌ها و دریافت‌ها و کشف‌ها و حقایق برتر خودشان را برای انسان‌ها آشکار نمی‌کنند، که بعد انسان‌ها بخواهند این برتری‌ها و قدرتمندی‌های برتر حیوانات را بفهمند، چون حیوانات برتر و قوی‌تر و بالاتر از ضعف برای دیگران و برای انسان‌ها زندگی کردن اصلی و حقیقی هستند.

حیوانات حقایق و کشف‌ها و دریافت‌های خود و در خودشان را برای خودشان و برتری برتر و حقیقی خودشان و در خودشان و برای خودشان و توسط خودشان می‌خواهند و خودشان را در این جهت و حرکت و خواست و برتری و قدرت برتر هم قرار می‌دهند، نه اینکه حقایق و کشف‌ها و

دریافت های خودشان را برای دیگران و برای انسان ها و فهمیدن و قبول کردن دیگران و انسان ها بخواهند، هر چند اغلب و به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان، اغلب انسان هایی که حقایق و دریافت ها و کشف ها و دانستن هایی را دریافت می کنند و می فهمند، به انواع گوناگون مستقیم یا غیرمستقیم و آشکار یا پنهان، این دریافت ها و کشف ها را به انواع گوناگون، برای دیگران بازگو می کنند یا اگر فرضاً کشف های عرفانی صورت گیرد یا کشف هایی صورت گیرد که به آن نام کشف ها و شهودهای عرفان را می دهند و این طور که فرضاً عارفان می گویند که این کشف ها و شهودها در ابعادی هست که افراد معمولی نمی توانند بفهمند، باز هم در اینجا در واقع این افراد و فرضاً عارفان، حقایق و کشف ها و دانستن ها و دریافت ها و علوم خودشان را برای دیگران و نظر و رفتار و مورد قبول بودن دیگران خواستند و انجام دادند، زیرا فرضاً وجود داشتن این حقایق و شهودها و دریافت ها و کشف ها و علوم فرضی را به دیگران اطلاع دادند یا برای دیگران بیان کردند و پس در اصل برای دیگران و دانستن دیگران در پی حقایق و دریافت ها و علوم و شهودهای فرضی رفتند و برای دیگران زندگی کردند، اما در اصل و در حقیقت حیوانات این ضعف ها و حقارت ها را در خودشان و برای خودشان و توسط خودشان ندارند، برای همین هم هست که انسان ها اینها و برتری ها و حقایق و دریافت هایی که در حیوانات هست را نمی فهمند و نمی دانند و پی نمی برند.

حیوانات برتر و حقیقی تر از آن هستند که انسان ها را لایق پی بردن به برتری ها و حقایق و چگونه بودن هایی که توسط خودشان و در خودشان و برای خودشان درمی یابند و کشف می کنند بدانند و به حساب آورند.

برای حیوانات این موضوع که انسان ها پی به برتری ها و حقایق و دریافت های برتر آنها ببرند ننگ و حقارت و ضعف است، چون اگر انسان ها پی ببرند، آنگاه بعد آن دریافت ها و حقایق و دانسته ها و برتری ها، تعلق به آن حیوانات و برای خودشان و در خودشان و توسط خودشان و با خودشان ندارد، بلکه آن حقایق و دریافت ها و دانسته ها و برتری ها، تعلق به دیگران و انسان ها پیدا می کند، زیرا در صورتی که اگر موجودی حقیقت و دریافتی را کشف کرد و بعد آن را برای غیر خود آشکار کرد، آنگاه دیگر در اصل و در حقیقت و در دریافت، آن حقیقت و دریافت تعلق به موجودی که فرضاً آن را کشف کرد و دریافت ندارد، چون در حقیقت و در اصل آن موجود که اغلب این موجود همان انسان ها هستند، لایق و شایسته خودش برای خودش و خودش و خودش توسط خودش و خودش صاحب خودش و صاحب آن حقایق و دریافت ها و برتری ها نبود و نیست و در اصل و در حقیقت این موجود که همان انسان باشد، به انواعی در اصل آن حقیقت و دریافت را کشف نکرد و دریافت و در اصل و در حقیقت وجود و موجودیتی برای آن حقیقت و دریافت و کشف نداشت و ندارد.

حتی فردی که فرضاً حقیقت و دریافتی را کشف کند و دریابد و بعد به دیگران اطلاع دهد، آن حقیقت دریافت فرضی را برای دیگران کشف کرد و دریافت و صاحب آن حقیقت در دریافت و کشف دیگران و فهمیدن و قبول دیگران هست و نه خود آن فرد، چون مثلاً آن فرد برتری و قدرت و توانایی نگهداری و تصاحب آن حقیقت و دریافت و کشف را برای خودش و در خودش نداشت و ندارد و به انواعی آن حقایق و دریافت ها را در اختیار دزدیدن و تصاحب دیگران قرار می دهد، تا بعد در اصل و به انواع گوناگون، خودش را هم در اختیار دزدیدن و تصاحب اصلی دیگران قرار دهد. البته در اینجا نظر فرضی و خیالی برخی افراد که می گویند دریافت ها و شهودهای عرفانی و موضوعات دیگر وجود دارد بررسی شد، هر چند ممکن است دلایلی هم برای رد وجود داشتن این دریافت ها و شهودهایی فرضی هم وجود داشته باشد.

اما اینها در حالی هست که حیوانات این ضعف ها و حقارت ها و زائد بودن هایی که در انسان ها و دریافت های انسان ها وجود دارد را ندارند و برتر و حقیقی تر و وجود داشتنی تر از این ضعف ها

و این حرف ها هستند، ولی چون انسان ها اینها و این حقایق و دریافت های برتر و حقیقی تر حیوانات را نمی فهمند و در نمی یابند، خیال می کنند که حیوانات این طور نیستند، اما باز هم حیوانات برتر و قوی تر برتر از این هستند که این خیالات و تفهیمین های انسان ها برایشان اهمیتی داشته باشد تا بعد در پی این بروند که انسان ها این موضوع را بفهمند.

در اصل حیوانات انسان ها را اضافی تر و حقیرتر از آن به حساب می آورند که انسان ها وجود و موجودیت برتر و حقیقی تر آن ها را بفهمند و پی ببرند.

پس مثلاً طبق آن چه گفته شد ممکن است نظریه تکامل در مورد تکامل ذهنی از حیوان تا انسان در گذشته دور دچار خطا شده باشد، زیرا چون انسان ها و افراد پی به چگونه بودن و چگونگی اصلی و حقیقی حیوانات نبردند، خیال می کنند حیوانات نسبت به انسان ها ناقص هستند و تکامل کمتری دارند و بعد وقتی انسان ها برتری ها و دریافت ها و حقایق و ابعاد حیوانات را نمی فهمند و ظاهر قضیه و چند گام جلوتر را می بینند، خیال می کنند حیوانات ناقص تر و حقیرتر از انسان ها هستند و بعد با این پیش فرض مواردی از نظریه تکامل را می سازند و خیال می کنند انسان ها کامل تر و برتر و بالاتر از حیوانات هستند.

بررسی عقل و تعقل و تجربه و ارثی بودن

ممکن است هربرت اسپنسر بگوید: در باب منشأ مدرکات و معقولات انسانی که بعضی از حکما جزء فطرت می دانند و برخی فقط به تجربه و مشاهده منتسب می کنند هربرت اسپنسر بدیعی مبتنی بر

فلسفه تحول و تکامل دارد و حاصل آن اینست که مدرکات و معقولات انسان در اصل ناشی از تجربه است اما در نوع نه در افراد به این معنی که از روز نخست انسان با ادراک و عقل به دنیا نیامده و این مدرکات و معقولات را از عالم دیگر نیاورده است و به تدریج و به طول زمان به مشاهده و تجربه دارا شده است اما این مدرکاتی که به تدریج و به مرور دهور برای او دست داده و در وجود او ذخیره شده و به ارث به اخلاقی منتقل گردیده است چون که امروز هر کس می زاید از شکم مادر که بیرون می آید مدارک و مشاعری دارد که در وجود او نهفته و به حال استعداد است و زندگی و تجربه و تربیت آن را می پرورد و به فعلیت می آورد و از این نسبت است که حیوان چون این میراث را ندارد ممکن نیست به تربیت دارای آن مدارک و معقولات شود (سیر حکمت در اروپا- فروغی صفحه 625).

اما از طرفی ممکن است تعقل مثلاً تعقلی که علت و معلول و جوهر را در می یابد، یا حتی عقل نظری و عقلی عملی، همان یافتن عمل و عمل های یافتن و یافتن عمل و عمل های یافتنی و انجام دانی باشد، که در اینجا این نظر شناخت مطرح است که عمل تبدیل به عمل دیگر می گردد و طی این تبدیلات، شناخت و معرفت صورت می گیرد، نه اینکه چیز و موضوع و اموری غیر از تبدیل عمل به عمل دیگر وجود داشته باشد، حتی ممکن است تفکر و حرف هم نوعی عمل باشد (البته این نظر که عمل تبدیل به عمل دیگر می شود و معرفت و شناخت و وجود افراد و موجودات در اصل تبدیل یک عمل به عمل دیگر است نظر اسپنسر نیست و نظریه ای دیگر و متفاوت است).

اما در اینجا ممکن است آن چیزی که تعلق نامیده می گردد یافتن یافتن عمل و عمل هایی باشد که تبدیل به عمل و عمل های دیگر می گردد.

اما باز هم در اینجا در اصل ممکن است یافتن یافتن و همین طور یافتن و یافتن ها هم به انواعی نوعی عمل باشد و در تبدیل و تبدیلات به عمل و عمل های دیگر هم باشد.

ممکن است تعقل همان دریافتن دریافتن این که دریافتن و دریافتن دریافتن، وجود دارد و عمل و عمل هایی در این دریافتن و دریافتن دریافتن و دریافتن دریافتن ها و دریافتن ها باشد، اما ممکن است گاهی این خیال وجود داشته باشد که تعقل وجود دارد.

حتی عمل بودن تعقل و وجود تعقل فرضی هم نوعی عمل است که در همان روند تبدیل عمل به عمل دیگر است.

ممکن است تعقل فرضی در عمل دریافتن ها و دریافتن های اعمال و بررسی دریافتن ها و دریافتن و دریافتن دریافتن اعمال و تبدیلات عمل به عمل دیگر باشد.

ممکن است آن چیزی که تعقل نامیده می گردد، عمل دریافتن عمل دریافتن و عمل دریافتن عمل دریافتن های اعمال گوناگون باشد.

ممکن است آن چیزی که تعقل نامیده می گردد، دریافتنی دریافتنی در دریافتن و دریافتن های دیگر باشد و همین طور ممکن است عملی باشد که عمل و عمل های دریافتنی در دریافتن دریافتن های گوناگون و تبدیلات های گوناگون آن ها را در تبدیلات عمل به عمل دیگر وجوددار در دریافتن و عملی بودن کند. البته در اینجا ممکن است گاهی در ظاهر و طبق نظراتی، عقل عملی همان عقل ارزشی و اخلاقی و تشخیص عمل بد از خوب و بیشتر بودن سودهای اخلاقی بودن نسبت به اخلاقی نبودن و عقل نظری مثلاً در علمی مثل فلسفه و غیره باشد و عقل دیگری هم باشد که جوهر و علت و معلول و چیزهای دیگر را در می یابد.

حتی ممکن است تبدیلات گوناگون دریافتن و دریافتن ها به دریافتن و دریافتن های دیگر هم وجود داشته باشد و عملی باشد.

دریافت هم در پی دریافتن دریافتن ها و دریافت بودن خودش هست و همین طور عمل دریافت در پی عملی بودن تبدیلات عمل و عمل ها برای عمل دریافت و عمل دریافتن عمل دریافت ها و عمل دریافتن باشد.

اما آیا آن چیزی که تعقل نامیده شد و یا دریافت ها و دریافتن ها و اعمال آن ها، قابل اعتماد و درست و واقعی هست یا فریبنده و خیالی و گمراه کننده و سرگرم کننده در سرگرمی فریب خوردن و فریب دادن ها هست؟

ممکن است عمل سرگرمی و سرگرم بودن در سرگرمی و سرگرمی های اعمال و عمل و عمل های دریافتن و دریافتن ها فریبنده باشد، ولی چون عمل سرگرمی و سرگرم بودن و در محدوده ی سرگرم بودن و سرگرمی و عمل و عمل های سرگرمی اعمال وجود دارد دیگر فریبنده بودن این سرگرمی و سرگرمی ها و عمل و عمل های سرگرمی و سرگرمی ها و مشغول بودن ها لو نرود و آشکار نگردد.

..... وقتی در درون سرگرمی و سرگرمی اعمال وجود داشتن، وجود داشته باشد و سرگرمی تبدیل عمل به عمل در خود اعمال وجود داشته باشد و همین طور نتوان از عمل و عمل ها فاصله گرفت و نتوان از بیرون از تبدیلات اعمال و عمل و سرگرمی و سرگرمی ها و دریافت ها، این اعمال و سرگرمی ها و سرگرمی و دریافت ها و دریافت را دید، آنگاه فریبنده و نادرست بودن این اعمال و عمل و سرگرمی و سرگرمی ها و دریافت و دریافت ها لو نرود و آشکار نگردد، چون مثلاً وقتی جدایی و فاصله گرفتن و از بیرون دیدن وجود داشته باشد، آنگاه توان و قدرت نقد کردن و رد کردن و دیدن واقعی وجود دارد و وجوددار می گردد.

ولی آیا دریافتن خودش را در می یابد و دریافتن دریافتی درست و واقعی از دریافتن خودش دارد یا در اصل و در واقع می تواند داشته باشد؟

اما شاید دریافتن قادر به خارج شدن واقعی از خودش و خارج شدن واقعی از دریافتن خودش نباشد تا دریابد چگونه هست و چرا این طور هست و چرا هست.

اما شاید چون دریافتن نمی تواند از خودش خارج گردد، نمی توان دریافت که چرا وجود و موجودیت و موجودیت و وجود داشتن اعمال و دریافتن ها و عمل دریافتن وجود دارد.

شاید در اصل و در واقع و نه در خیال، دریافتن و عمل دریافتن و عمل و عمل ها قدرت و توان خارج شدن و جدا شدن از خودشان را ندارند.

پس در اینجا مقداری آن چیزی که عقل مثلاً عقل عملی و عقل نظری و عقلی که می تواند جوهر و علت و معلول را به ظاهر تشخیص دهد بررسی شد، که اما در اصل این عقل همان دریافتن و دریافت بود و یا از جهاتی در اینجا در نظر گرفته و بررسی شد.

اما در اینجا در تعریف جوهر می توان گفت اگر مثلاً یک قطعه موم را گرم کنیم ممکن است که رنگ و حالت و بو و چیزهای دیگری که در این موم است تغییر کند و تغییر حالت دهد اما باز هم با اینکه این تغییرات (مثلاً در عرض ها) رخ داد باز هم این موم گرم شده همان موم هست چون چیزی که موم بودن موم هست همان جوهر و جوهر موم هست که باز هم وجود دارد و گاهی فرض را بر این می گذارند که توسط عقل تشخیص داده می گردد.

مثلاً موم بودن موم جوهر هست.

از دریافت های واقعی و اصلی خودش را به علت سود بردن یا مورد قبول دیگران بودن یا قبول داشتن دیگران و امور و موضوعات آن ها یا قبول کردن امور و موضوعات دیگر، کنار گذاشت یا می خواهد کنار گذارد و از دریافت و دریافتِ دریافت واقعی خودش در ظاهر فرار کند.

اما با این حال همه در اصل و در واقع و نه در ظاهر و نه در وانمود کردن های ساختگی، دریافت ها و دریافتن ها و دریافتِ دریافت در فرد طبق تجربه صورت نمی گیرد و طبق تجربه وجود ندارد. اما تجربه و تجربی بودن امور مثلاً فرضاً تجربی بودن دریافت ها و دریافت، تجربی نیست که کاملاً و در واقع تجربه کنیم و بگوییم تجربه شدن و تجربی بودن واقعی و درست و درست و واقعی بودن اصلی تجربه کردن و تجربی بودن درست و واقعی است.

آن چیزی که تجربی بودن و تجربه کردن نامیده می گردد، تجربه ای حقیقی و درست از تجربی بودن و درست و حقیقی بودن تجربه کردن و تجربی بودن ندارد، زیرا در اصل و در واقع خودش را تجربه ای درست و حقیقی و اطمینانی و کامل نمی کند و این موضوع در فرد وجود دارد و همین طور این موضوع در مورد اینکه دریافت و دریافت ها و دریافتِ دریافت و دریافتِ دریافت ها تجربی و تجربه کردنی نیست هم صادق است.

آن چیزی که تجربه و تجربه کردن در فرد نامیده می گردد، در تجربه ای متعلق به تجربه وجودی ندارد، که بعد مثلاً بخواهد آن چیزی که تجربه و تجربه بودن نامیده می گردد، درست و واقعی و اطمینانی باشد، که این موضوعات در مورد دریافت و دریافتِ دریافت و آن چیزی که عقل نامیده می گردد هم صادق است.

ولی از طرفی اسپنسر گفت در گذشته دور انسان ها ادراک و عقل نداشتند، بلکه انسان های گذشته دور به طور تجربه کردنی و مشاهده دارای عقل و ادراک شدند و در آن ها این عقل ذخیره شد و بعد به صورت ارثی این عقل به اخلاقیان منتقل شد، و بعد در حال هر انسانی که متولد می گردد عقل و ادراکاتی دارد که در وجود او نهفته و به حالت استعداد است و زندگی و تجربه و تربیت آن را می پرورد و به فعلیت می آورد.

اما در اینجا با دلایلی که گفته شد نظر اسپنسر در مورد تجربی بودن و تجربه کردن به انواعی نقد و رد شد.

اما از طرفی ممکن است تشخیص و دریافت و دریافتِ دریافت، عملی در بین عمل های دیگر باشد یا اینکه تشخیص و دریافت و دریافتِ دریافت عملی با اعمال دیگر و با عمل دیگر باشد و مثلاً یک عمل با عمل دریافت آن عمل با همدیگر باشند یا تبدیل به همدیگر گردند و بعد ممکن است گاهی خیال گردد که عقل و ادراک به طور مستقل وجود دارد، یا اصلاً ممکن است خیال گردد عقل تشخیص دهنده و دریابنده وجود دارد.

اما باز هم از طرفی ممکن است در اصل دریافت و دریافتِ دریافت و تشخیص، نوعی عمل باشد که عمل و عمل های دیگر را در عمل بودن خودش یا برای عملی شدن خودش از بیرون آن عمل دیگر و عمل های دیگر در نظر و در عملی، عملی شونده قرار می دهد و عملی می کند.

اما از طرفی ممکن است عملی که عملی و عملی شدن خودش را عملی می کند، به انواعی همان دریافت و دریافتِ دریافت و تشخیص را در عمل بودن و عملی کردن عمل خودش و وجود داشتن عملی شدن آن عمل در عملی بودن دارد.

عملی که خودش را در عمل بودن عملی می کند و از تبدیل یافتن از عمل و عمل های دیگر هست، همان دریافت و دریافتِ دریافت و تشخیص خودش در عملی بودن و عمل شدن است.

اما شاید تشخیص و دریافت همان تشخیص و دریافت عملی بودن عمل یا عمل عملی کردن عمل توسط خودش، در تبدیلات عمل به عمل دیگر است.

اما از طرفی اگر تشخیص و دریافت و دریافت دریافت از طریق ارثی منتقل می‌شود، پس چرا ممکن است اگر مثلاً در حال یک فرد از همان ابتدای تولد تا مثلاً سن 30 سالگی در تنهایی کامل باشد و هیچ انسان یا آثاری از انسان را در زندگی خودش نبیند، شاید این فرد مانند افرادی که در گذشته خیلی خیلی دور بودند هم همان تشخیص ندادن‌ها و نداشتن دریافت‌ها و نداشتن دریافت‌ها، مثلاً در مورد تشخیص و دریافت امور و موضوعات گوناگون را دارا باشد.

اما ممکن است آن چیزی که انتقال ارثی مثلاً انتقال ارثی تشخیص‌ها و دریافت‌ها و عقل نامیده می‌گردد، در اصل همان بعد از هم آمدن افراد و موجودات، با این موضوع که این بعد از هم آمدن افراد، با تفاوت کمتر داشتن و یا با تفاوت کمتر بودن این افراد بعد از همدیگر آمده است.

اما به این دلیل این تفاوت‌ها کمتر است که، تکرار موجودات و افرادی که تفاوت کمتری با همدیگر دارند، مثلاً یکی بعد از دیگری که متولد می‌گردد، وجود دارد، وی در اصل این تکرار افراد و موجودات متولد شده و با همدیگر بودن تفاوت‌های کمتر، در این تکرار و تولدها، دلیل وجود ارث و انتقال ارثی نیست.

همان‌طور که مثلاً آب یا H_2O دارای خاصیت‌ها و موضوعات مختلفی در خودش و چگونگی خودش است و این خاصیت‌ها با آب یا H_2O به انواع گوناگون در خیلی از مواقع و موارد وجود دارد، می‌توان گفت مثلاً تکرار ذهن‌ها و جسم‌های کمتر متفاوت با هم، در موضوع ارث نیز که در افراد گوناگون است، دارای خاصیت و چگونگی تکرار شدن و با هم بودن‌های برخی موضوعات و موارد و اعمال و ذهن‌ها می‌باشد و همین‌طور در اصل مثلاً یک عمل دارای خاصیتی و چگونگی‌ای است که در خیلی از مواقع و موارد و موضوعات با عمل دیگر با هم هستند و با هم تکرار می‌گردند و با هم وجود دارند و همین‌طور این دید تکرار شدن و یا با هم بودن موضوعات و امور و اعمال در مورد علت و معلول هم وجود دارد.

تکرار شدن و با هم بودن دو یا چند موضوع یا امر یا عمل، یا در اینجا تکرار شدن و با هم بودن تفاوت‌های کمتر که در جسم و ذهن افراد به‌طور ارثی است، تکرار شدن و با هم بودن است که خودش را با تکرار شدن و تکراری بودن و با هم بودن موجودیت‌دار و وجوددار برای وجود داشتن و موجود بودن می‌کند، چون مثلاً همان‌طور که آب دارای نقطه جوش در فشارهای گوناگون است و این موجود بودن و وجود داشتن آب هست، آنگاه همین‌طور تکرار شدن و با هم بودن دو یا چند موجود یا عمل یا موضوع یا وجود داشتن‌ها هم، وجود داشتن و موجود بودنشان و موجود بودن و وجود داشتن و با هم بودن و تکرار شدن دو یا چند موضوع یا موجود یا عمل یا امر هم، در تکرار شدن و با هم بودن در تکرار شدن و با هم بودن تکرار شدن و با هم بودن تکرار شدن و با هم بودن هست و این موضوع با همدیگر بودن و تکرار شدن در مواقع و موارد گوناگون در مورد علت و معلول هم وجود دارد و مثلاً اگر گرم شدن دیوار به علت اینکه در پشت دیوار بخاری است در دفعات گوناگون تکرار گردد و این گرم شدن و بخاری و دیوار با هم باشند، خیال می‌گردد علت و معلول هم وجود دارد، در حالی که تنها با هم بودن و تکرار شدن وجود دارد نه اینکه علت و معلول یا مثلاً ارث و انتقال ارثی وجود داشته باشد. -

نتیجه

-اما ممکن است در اصل تکامل ظاهری مورد تردید، در دیده‌ها و دانستن‌ها و برداشت‌های دوربینانه‌تر و عمیق‌تر و برتر باشد، بنابراین حتی ممکن است لازم باشد که انسان‌های حال به انسان‌های اولیه و امور و موضوعات و دریافت‌های برتر و عمیق‌تر و قوی‌تر آن‌ها برگشت کنند، تا بعد مثلاً انسان‌های حال با این برگشت، دراصل و در عمق‌ها به چگونگی و امور و مسائل و موضوعات عمیق و درست‌تر و برتر و دوربینانه‌تر برسد و زندگی کنند.

شاید چون در اصل انسان‌های اولیه، پیشرفته‌تر از پیشرفته‌تر از پیشرفته‌های علوم و تکنولوژی حال بودند، آن‌گاه گاهی انسان‌های اکنون آن‌ها را تکامل نیافته‌تر و عقب مانده‌تر از انسان‌های حال بنامند، چون معمولاً انسان‌های حال در دریافت‌ها و برداشت‌ها و امور و موضوعات و علوم و تکنولوژی‌های خود، تنها چند گام جلوتر را می‌بینند، حتی از این نزدیک بینی خود هم آگاه نیست و به این نزدیک بینی و نادرستی‌های خود پی نمی‌برد.

گذشت طولانی زمان نسبت به انسان‌های اولیه تا اکنون، انسان‌های اکنون را کور در دیدن حقایق و امور و موضوعات و مسائل انسان‌های اولیه کرده است، آن‌گاه برای همین ممکن است انسان‌های اکنون، انسان‌های اولیه را ناقص‌تر و تکامل نیافته‌تر از انسان‌های حال در نظر بگیرند، آنگاه بعد این انسان‌های اکنون با این پیش فرض و با کور بودن خودشان، در تحقیقات و بررسی‌های علمی و تکنولوژیکی خود و با این غرض ورزی که انسان‌های اولیه عقب مانده‌تر و حقیرتر و ضعیف‌تر و ناقص‌تر از انسان‌های اکنون هستند، در پی این می‌روند که با این پیش داوری و غرض ورزی، از لحاظ علمی و تکنولوژیکی ثابت کنند یا فرض کنند که انسان‌های اولیه ناقص‌تر و تکامل نیافته‌تر و ضعیف‌تر از انسان‌های اکنون هستند. ممکن است انسان‌ها اکنون با کور کردن خود با پیشرفت و پیشرفت علوم و تکنولوژی‌ها، این غرض ورزی و پیش داوری را که حیوانات و انسان‌های گذشته و انسان‌های اولیه که به ظاهر و در دید نزدیک بینانه، پیشرفت و ترقی در علوم و تکنولوژی‌ها نداشتند، ناقص‌تر و تکامل نیافته‌تر و عقب مانده‌تر از انسان‌های اکنون بودند، آنگاه مثلاً برای همین پیش داوری نزدیک بینانه یا حتی کور شده، در علوم گوناگون در پی این می‌روند که با تحقیقات خودشان این زمینه‌ی ناقص‌تر و ضعیف‌تر و تکامل نیافته‌تر بودن انسان‌های اولیه و حیوانات را اثبات کنند.

ممکن است اگر در بین افراد این پیش داوری و غرض ورزی اینکه حیوانات و انسان های اولیه عقب مانده تر و حقیرتر و ضعیف تر از انسان های حال بودند و هستند، موجود نبود، یا این پیش داوری که حیوانات و انسان های اولیه برتر و قوی تر و کامل تر از انسان های اکنون بودند موجود بود، آن گاه همین انسان های حال و افراد و فردی حال به این نتیجه برسند یا در تحقیقات خودشان اثبات کنند که در اصل انسان های اولیه و حیوانات، برتر و بالاتر و کامل تر از انسان های اکنون بودند و هستند.
